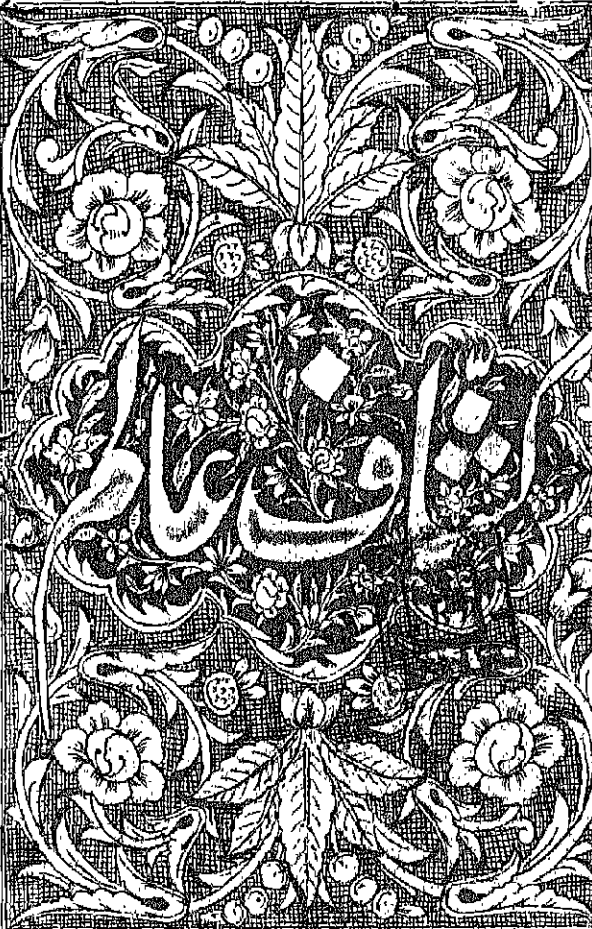




بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



در کتب و خط و نظامی طبع شد

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7825

1925

RECEIVED 1907

CHECKED 1996

بسم الله الرحمن الرحيم

ارباب عقاید و افکار و اصحاب فهم و نظر را باید که تا ملی در قدرت خالق نباشد که چگونه بسط ارض را از  
آب و خاک و نور و آلوده و لایات متنوعه و جزایر متفرقه آفریده با آنکه یکی جماعات بزرگه اگر ضعیف هستند  
و این ایشان را باید که عمل نیست هر جماعتی را طریقی مختص و اوضاع خاص بخشد تا عظم شایسته و واضح برآید و چنان  
متوزع بر گزیده گان درگاه خالق جهان و مملو و متکاثره بر سپند گان با برگاه و نیروان با و بعد از آن چنین گوید  
حکیم آسمانی ساکن که این مضاف داده معروف بکیم الهند میخواست که متعالی تنفس علوم و یا ضمیمه و الهی  
تالیف نماید لیکن از قوت فرصت معذور نموده و لهذا تالیف کتاب مذکور بر دست و قوت گذشت تا بعد از آن  
در فن جغرافیا به چهار راه از کتاب معتبره انگلیزی اقتباس نموده و نیز اشکال و نقشها را منجمله ساخته بر یک  
و دو مقاله دیکر خاتمه نمودن کرده مسمی کشاف عالم ساخت التماس از دانشمندان آنست که تعصب را  
که بدشته در روی القاصات تامل نمایند که تا حال چنین رساله در فن جغرافیا تالیف نکرده کسی رساله  
طول و عرض و تقسیم بصورت بجان اشیای قابل تجارت و کیفیت آبادی و حال باشندگان هر ولایت  
که در شمارچه قدیم هستند و چه در بطن چه در شکل چه در مزاج و مهارت در کدام صنعت و میل بر که اشغال میدارند  
و کیفیت آب و هوای و حال زمین که در رفیع و جید است یا بی از در کم حاصل و نیز احوال و تخصیص شایا و بلاد و حال  
و نه تنها نامی و طریق یا دشواری و خلاصه تاریخ هر ولایت بر ناسم این و شرح میکند و تا هر یک که این رساله را

مطلوبه ساخت در گنجی شصت و سه کمره ارض ماضیه نمود و از حال خبری و کلی بود و ابست مطلق شد  
 همی از دریای بی انتهای صفت الهی و قدرش دریافت و در میان شکل ارض و تقسیم  
 ارض نزدیکاً شکل زمین مستدیر است زیرا که زمین بسیط است و هر بسیط مستدیر همیشه و قطرش نزدیک  
 بقطر دایره است و شصت میل است در دو میل برابر یک کمره میباشد و در میان این است و  
 دو هزار و پانصد و شصت شش هزار و نه کمره و در میان این کمره یک شش است زیرا که زمین نزدیک  
 ایشان بجزکت سر بیع بر خود متحرک است و نصف زمین که مقابل شمس میباشد چهار روز است و  
 نصف دیگر که مقابل شمس نباشد پنج شب است و اگر جسمی از اجزای لطیف ساخته بعریت هر چه  
 تا متحرک گردد بر متحرک سازند شکل ششلی پذیرد پس هر کاه که گویا از لطافت ششلی شود  
 اگر کوه خاک بجهت صلابت نشود و باید که مواضع خط استواء غرق آب ماند و حال آنکه اکثر بلاد و انجا  
 غرق گشته اند بر تقدیر ثبوت حرکت ارض بر محورش اعتدال است بجهت یک طرف خاک  
 ضرور است چنانچه حکیم نوطن نسبت قطر استوائی زمین با محورش نسبت به این است  
 باد و صفت است و نه یافته و قطر زمین هفت هزار و نهصد و شصت و شش است و در میان این  
 استخرج کرده و دیگران هفت هزار و نهصد و شصت و چهار میل و نیمه نیز چنانکه  
 متفق علیهم جمهور است و دایره محیط زمین است و پنجمین است و شش میل  
 اکثر نیز است و سطح است و نه کرده و هشتاد و سه کمره هفت هزار و نهصد و  
 چهار میل لیکن چنانکه اکثر ارض منطقه زمین را است و چهار هزار و نهصد و  
 چهل و هشت میل میگیرند اتفاق متاخرین یکدرجه عرضی بین مساوی  
 شصت میل جغرافیائی است که سی کرده باشد و درجه طولی در مواضع  
 خط استواء مساوی درجه عرض است زیرا که هر دو از دایره عظام اند لیکن  
 هر قدر که عرض موضع زیاد می شود درجه طولی کوتاهی پذیرد حتی که  
 زیر اقطاب درجه طولی نباشد چنانکه از این لاج واضح می شود

[illegible]

مخفی ماند که زمین سهند است مثل لایح و در وسط زمین میان شرق و غرب آنرا خطی منحنی کرده اند آنرا  
 خط استوا گویند و گردش کره آب محیط است که آنرا بحر اعظم و بحر محیط گویند و بحر اعظم بر چهار قسم کرده اند  
 اول قسمی که در غرب آنرا اطلال و اقیانوس غربی و بحر مغرب بید و دوم قسمی که در شرق است آنرا  
 اقیانوس بحر الکابل و بحر مشرق خوانند سوم قسمی که در جنوب است آنرا بحر جنوبی و بحر جنوبی نامند چهارم  
 قسمی که در شمال است آنرا بحر ظلمات و بحر شمالی و بحر منجمد خوانند زیرا که اکثر از سرمایج بسته میباشد و از  
 احاطه آب سطح کره زمین و قسم گشته برای سهولت فهمی را فو قانی که ما بران هستیم مقابل آنرا  
 تحتانی خیال باید کرد و جزیره برطانیه که مسکن انگلیز است در بحر مغرب واقع است لهذا اگر میزان سطحی را  
 که ما بران هستیم در جانب شرقی برطانیه واقع شده بر شرقی گویند و سطح دیگر زمین که مقابل سطح است  
 در جانب غربی برطانیه واقع شده بر غربی نامند و بر شرقی را چهار قسم کرده اند اول قسمی که در شرق  
 و شمال است آنرا اقیانوس شرقی گویند دوم قسمی که در مغرب شمال است آنرا اقیانوس مغرب و بحر مغرب نامند  
 سوم قسمی که در مغرب جنوب است آنرا اقیانوس جنوبی و بحر جنوبی نامند و در جنوب شرقی آنرا اقیانوس  
 گویند و بر غربی را دو قسم کرده اند اول قسمی که در شمال خط استوا است آنرا اقیانوس شمالی گویند دوم قسمی که  
 جنوب خط استوا است آنرا اقیانوس جنوبی نامند و بر غربی نقطه در جنوب شمال است لهذا منقسم به چهار قسم  
 نشده هر یک که معلوم شده که سطح کره زمین از احاطه آن و قسم شد یکی بر شرقی که ما بران هستیم نسبت جزیره  
 برطانیه در شرقی است دوم بر غربی که در مقابل سطح مسکن است و نسبت جزیره برطانیه در غرب است  
 حکما فی هذا الشكل احکیم الهندسه استقصیه بر دو مقاله بود مقاله اول در بیان ملکهای متضمن  
 متضمن بر چهار باب باب اول در بیان ملکهای ارضیه متضمن بر یازده فصل باب دوم در بیان  
 ملکهای فزائیه متضمن بر شانزده فصل باب سوم در بیان ملکهای آبییه متضمن بر بیست و یک فصل  
 چهارم در بیان ملکهای مختلطه متضمن بر دو فصل مقاله دوم در بیان ملکهای بر غربی  
 متضمن بر دو باب باب اول در بیان ملکهای ارضیه شمالی متضمن بر چهار فصل باب دوم در بیان  
 در بیان ملکهای ارضیه جنوبی متضمن بر بیست و یک فصل و در بیان ملکهای فزائیه متضمن بر بیست و یک فصل  
 حکیم الهندسه بدو دست قطع نموده یکی از هر چهار طرف محاط آب باشد جزیره که در شمال و جنوب  
 و جزیره برطانیه و قطعه زمینی را که از سه طرف محاط آب و یک طرف متصل خشکی باشد جزیره نامند مثل جزیره



چهار مایل و عرضش از شرق تا غرب یک هزار و دو صد مایل **سیان** چین ولایتی است قدیم از جهت  
سعادت و کثرت مردم بسیار معروف و باشند گانش زیاده از ده گریه و بیشتر شهرت چین ازین است  
که دیواری در طول ششصد کرده و در عرض وازده دست از ارتفاع شانزده دست بطول و شصت بر سر حد  
چین و تانار بنا کرده اند تا سواران تانار بر چین بفرستند و سه هزار برج در آن دیوار کشیده و در آن  
بروج مردمان برای حفاظت میباشد این چین بسیار محنت کشم در کار برگیر بسیار و بسیار و چنانکه  
خصوصاً در ساختن شیهای عاج و استخوان ماهی کشیدن تصویر فائق و دستگاه کامل میدارند لیکن  
خود پرست قوم خود را بر اقوام عالم فصل پیدا اند و مردم حبیبی از نهایت و سوسه سلی ملک خود  
را نمیدهند و زبان چین باز بانهای دیگر هیچ نسبت ندارد و طریق نوشت چینیان بر زبان کلمات  
ولایت چین منقسم میازده ملک است بچهل خفتنی شانشی شینگانگ طنگان هونان سیم چون بونان  
کیانگس چکیانگ کوزو چوکیان گوآنکس کوانگ طنگان فو چین کیانگ نان و کوانگ فو است  
که اهل چین عبادت آئوان اشتغال میدارند و اکثر فاعل شاسخ هستند و دانستن چینیان از زبان  
میشمارند و کشیدن تصویر نیز ذال چین نوعی از عبادت خالق است لهذا درین فن خشتی کامل  
و گردونی ساخته اند که بی حرکت بر تدر که میخوابند میروند و در وقت استخوان می ایستند و باشند گان چین  
اگر چه حسن صورت انصاف میدارند لیکن اکثر کوتاه قامت و بزرگ سر و کابل میشنند و نام دار سلطنت  
چین هجو است و در چین نظرون زسنگ بسیار ندال سنگ اسامیده در حوض اندازند و آب ریخته  
بر سیم زنند تا آنچه نقل باشد در حوض نشیند و صاف تر اگر فته در حوض بگرازد خفته صاف تر میگردد و این  
عمل سه چهار بار می سازند تا هر چه صاف تر برآید و سر کار پادشاه چین خرج شود و باقی برای مردمان میدارند  
و در کتب انگریزی است که در چین آنقدر شهر آبادان هستند که شمار آن دشوار است که در سلطنت چین  
شهر کلان است که در آن سی و دو ملک مردم هستند و شهر فاکس که از یکین هم کلان تر است گنگطن  
از جهت مشهور است که در یکی از شهرهایش برای تاجران ملکهای دیگر جانشین است که برای تجارت  
آیند و شایای چین قابل تجارت ظروف چینی و جامهای انشینی و دیگر شیهاست راه چین برا  
آمد و رفت سود اگر آن بتکلف بسیار آهسته است هوای شمالی چین سرد و درخت در حوضی جزو گیاه  
و حله بسیار عیش میدهد و میشود و قابل ملاحظه نیست که در صوم از جهت کثرت خلایق مقدم تر از غیر ذریع





از سپید و آینه بر منبر نشست و گفت گاه در صحنه است شکم سپیان پیرساند منولان کتب نقد و مسائل دینی  
 محمدی از صند و چهار آورده آخور سپیان ساختند و اوراق مصاحف را قافله و زرات انداختند و فشا چهار پان  
 بدست علما دادند بعد از آن بختگیر خان در عید گاه رفت و زبان محابیب مسلمانان کشتود گفت از شما گنجی عظیم  
 صادر شده من غضب این استم که خدا بر شما فرستاده است آنچه در پیشکش کنید هر چه در آنست خواهد بود  
 بعد از آن گفت که مردم خود از من شاه پنهان نکنید ظاهر شد که مردم خوار من شاه در جانی مخفی هستند و غضب  
 شده حکم نمود تا در بخارا قتل عام کردند و نفسی بخا نژده نگذاشتند بعلت که ملک برف و کوستانی شهر  
 است نسبت و جنتش باشند کان بسیار کم هستند زیاده از ده ملک نباشند و در وقت شهرت که لاسنه نامم  
 قابل گفتن شهر و آبادیت و شهرت از آن چیست است که حاکمش لاسه گردست که کاهی نمی میرد و لاسه یار  
 عثمانی در سینه بکند و دو صد هجری از سافرانیک از ثبت مده بودند احوال ثبت در یافت کرده می نویسد که  
 لاسنه حکام ثبت است انجام مردم چین و خطا آمد و رفت میدارند و اکثر مردم کشمیر که مسلمان هستند در آن  
 آباد اند لهذا بانگ نماز میشود و راجه که هستند است متعرض نمی شود و گوشت و عسل آنجا فراوان است  
 غله از آن و خطاب اجهای ثبت لاسه است و باشند گاهی آنجا را اعتقاد است که لاسه بی شیر و دوش دارد  
 در جسم دیگر انتقال میگردد و از مردن لاسه از طفلانیکه آنروز پیدا شده اند طفلی که بخت طبع و علامات  
 خاص بر آید گویند که مروج لاسه درین حلول کرده است آن طفل ابرای سلطنت میگردد و پرستش کنند و  
 نوا ثبت چند لاسه هستند لیکن لاسه ثبت کلان از همه بزرگ است و در ثبت بسیار از مردن پارسای  
 اختیار بسیار درین شهر طرکه تازیت مجربند اجناس ثبت قابل تجارت سوگانه و نمک لاهوری و غیره  
 است که در کشمیر از آن شالی می بندند فصل سوم در بیان ملک چهار بهار ملکیت نهایت رفیع  
 غریبش هندوستان قشالیش چین جنوب مشرقش بحر چین واقع نیست که بخا با فواید پیدا میشود و کندم  
 دروغن و چینه نهایت ب و دیگری دجیات و حیوانات آنجا مثل هندوستان است و در ملک برهاسندن  
 و نقره و جواهرات است و آباز بسیار میشود و اهل برهاسندین را کندم و روغن برمی آورند و ملک بخشیم  
 بر پنج صوبه است یکی آو او دم فارشکان سوم میگو چهارم آو او نیم کاسی است آو او از قشیم  
 دار سلطنت برهاسند و مکر برای چند روز آخر کویر در آن سلطنت شده اکنون باز از ثبت و شش سال در  
 برهاسند و سلطنت است و در گون که بر لب دریاست و میگو از کلان شهرهای برهاسند و ملک آنجا

قریب بهشتاد و یکم هستند و باشندگان برپاکنند هم رنگی سفید می میانند و چشمت چاکلی حرمی مشهور  
 اشعار میباشند و تمیز ذات نمی کنند و زنان را در پرده نمیدارند اگر چه نکاح با یک زن میسازند و مردگان را میگویند  
 و پادشاه بر پاهایستایان مطلق میدارد و از خود یعنی پادشایان دیگر را معذور می پندارد که نام عهد و منصب  
 برای کسی را در وقتی نپاشد و موقوف بر رضای پادشاه است و تمام قیل در جلوس او می باشند و اهل برپا در تبریه  
 هستند اگر چه کوزه ای هستند لیکن میگویند که او نیز نیست باز بر سطل میزند و او را اصواب میدهند و گویند  
 در ملک هابسایانند و اکثر مطلقاً و نه سبب تنه زبان اهل برپا با دیگر زبان نسبتی ندارد و نیز طریق نوشت  
 ایشان بگرم نوشتن مشابه نیست در خارج بر پاهای قابل ملاحظه است که ملک برپا از قدیم بر عمل پادشاهان  
 قدیم خود مانده مگر قریب یکصد سال گذشته که سلطان پیگو که از ملک هابسایان بود بر پادشاه برپا غالت  
 پس خود را تخت نشین بر پاهایستایان بنور پیش بران تسلط نموده بود که الو میر انامی شخصی گنام چند سیان  
 کار از مرده را فرهم کرده پس پادشاه پیگو را از ملک و خارج کرده پادشاه استیخت و در حقیقت چند روز ملک را  
 نیز در عمل خود آورد اکنون پادشاهی که در ملک برپا است پس میر الو میر است فصل چهارم  
 در بیان نامکن ملک است وسیع و در شمال ملک برپا واقع سابق در عمل چین بود و قسم است  
 ششم که نامکن ملک است دوم که چین سوم که کینا و چهارم که شینا و پنجم که کوش  
 ششم که کوش و آب هوایش معتدل و خوشگوار است و زمینش بسیار زرخیز و آبادان باشندگان بنیاد  
 و دهک هستند و در نامکن سیو یایی بی شمار و نهایت اندک که در جای دیگری نباشد پیدا میشود و فصل پنجم  
 خوش قد و تیز رفتار میباشد که در جای دیگر نیست و نام دار السلطنتش با کین است که در سابق معروف  
 میشد و باشندگان شش هیل نیز هستند بیان ملک سیام ملک است زرخیز متصل غرب جنوب  
 کوشین در بر تمام قبل تسلط پادشاهی برپا سابق در ملکهای شرقی سیام بسیار نامور بود لیکن اهل برپا  
 اکثر ملک سیام را سخف کردند اکنون اندک ملک است که باقیست و طویش سه صد و پنجاه کرده و در بعضی  
 کرده و باشندگان شش و یک هستند و نام دار السلطنتش میر سیام است که بغا صلیه استیخت کرده  
 از دریای شور برکناره رود مشرق واقع دوران ملک یک کاب مردم اند و اهل سیام زریخت و اسیر  
 و کجای سیام باشند و سیام نام دارد و در قاصت هستند و غذای ایشان برنج و ماهی است و مرد بسیار  
 آرام طلبند و مشتاقی که مردان را باید زنان می سازند بیان ملک شام که شرقی بنام است

جانب غرب و شمال ملک سیاه واقع و نام آنکه گاه شام غرگانه است و در ملک شام سپ و خرمی  
 باشد باشند کان آنجا از شکل است خرمی ترسند و از دریای آنجا طلا بسیار حاصل میشود **فصل**  
 پنجم در بیان این که ایران ملک است وسیع و کوش از جنوب تا شمال یک هزار و دویست و شصت  
 از شرق تا غرب نهصد و شصت میل باشند کانشن یاده از یک کر در هشتاد و هشتاد و شصت  
 شتر قش تا شمالی آن و در جنوبیش هشتاد و شصت میل است و در میانش بخت است طرف شمالیش کویت  
 واقع و آبادی بسیار کم و در دوت بخت و در میانش بخت است و در میانش بخت است و در میانش  
 هوای آنجا معتدل و سمت جنوبیش میدانی مختصر است و زمین زر خیز و در ایام گرگرمی بیش از  
 که از تحمل سیر نیست اهل ایران سفید رنگ قوی و تنیکل و جسم و دراز بالا باشند اکثر اهل  
 عسرت و ظریف الطبع و صاحب ادراک و در معاملات رست و تند مزاج و کینه کشند و حاصل ایران  
 غله و شراب روغن و میوه جات با فراط است و صفا نازکی و خرم و خربزه و انگور و بادام و سنبل  
 و زعفران و قند و گلاب و پارچه و بریشمی مولف **فصل** ششم در بیان این که ایران ملک است  
 که همگی آنکه علف و خوار ایران در وقت پادشاهی شاه جهان وای هندی هزار سوار بود و تمام  
 تمام ولایت ایران دو کر و روستی و یک و بیست که همه که در هشتاد و شصت است و در هشتاد و شصت  
 تا بر دوی یکصد و شصت عرضش از خلعات تا خورستان صد و شصت تا در سلطنت ایران  
 اصفهان است که در تمام ایران شهری برابرش معنویت دارد و در تمام آنجا بسیار کم است و کویت  
 متعین نشود و در زلزله و صاعقه و بیماری کمتر باشد و اصفهان در قدیم لایم دار الیه و نام دشت از  
 که چون بنی اسرائیل از تحت نصر گریختند پاره از خاک بیت المقدس گشته گرد عالم میکشند و خاک اصفهان  
 را بر ابر خاک بیت المقدس باقیته آنجا شهری بنا کردند موسوم بدار الیه و از اینجا دریافت میشود که باشند  
 ایران از مردان عرب آیین نشی دارند و غیره شکل ایرانیان برین شاید است و قزوین شهر است قدیم باغات  
 آنجا در سال یاده از یکبار آب نیم خورند مردم قزوین درخت کلابی مثل اند چنانکه شاعری گوید قطعه شاه باید  
 که در چهار صفا ز چار شهره تا بود ممتاز دایم بر سر سرور و میانه صفایان عامل از قزوین نیست  
 همزمان در خراسان سطر بل زبر بر مرد شکر و پیلان آسمانی ملکهای ایران ملکهای  
 غربی و شمالی ایران آذر بایجان گیلان شروان ناز نازان ایروان ملکهای شرقی و شمالی خراسان

ترکستان سیستان بخت طبرستان مکه های شرقی جنوبی نکران کرمان گرجستان فارس غزنین  
 مکه های غربی و جنوبی خوزستان عراق عجم در کتب انگریزی است کلان شهرهای ایران اصفهان قزوین  
 تبریز و شیراز اصفهان شهرست پای تخت ایران و بسیار کلان بود پیش بسیار موافق است  
 دوازده کرده باشند کاش قریب شش لک هستند راه بسیار تنگ و شکست خورده و آن دارد قرون  
 نیز شهر کلانست قدیم عراق عجم آنجا باده و انگور و خربزه بسیار میشود و باغات مگور انجاد و تمام  
 یکبار آب بخورند و تبریز را در آنجا بخت مساجد و کاروان سراسر آباد میگردارد کارخانه پارچه بافی از  
 ابریشم بسیار است و باشند کاش پنج لک پنجاه هزار اند و شیراز نیز کلان شهرست در فارس  
 و آباد و شراب شیراز مشهور است آنجا مقبره حافظ و سعدیست و پادشاه ایران پیش از مطلق میدارد و در آن  
 از جو و بدعت غالب بسیار تکلیف میکنند اکثر اهل ایران مسلمان کمتر تشیست هستند و تاراج است  
 که سابق سلطنت ایران در محل حکومت عصریه بود و پیش در خاندان کهنه و آمد بعد غلبه سکندریه بعد از  
 در خاندان آریستس مانده بعد شش ساسانیان پادشاهان و نیز در گرو پادشاه آخر است و در عهد فلک  
 در آن خلیفه سوم ملک ایران در قضا و سلام آمد و بعد از علانیان بیرون شد و تسلط چنگیز خان  
 پس آن شهر و بعدش سلطنت خاندان انخیز صفوی بعد از آن تسلط افغانی پس آن عل و شاه  
 فصل ششم در بیان تاتار غربی که مشهور است تاتار ملکی است بسیار وسیع  
 شمال فارس واقع مقر چند ریاست مستقل است و تقسیم چهار صوبه کلان بخارا بلخ ترکستان خوارزم  
 و نیز خجند و غیر مشهور دیگر در تاتار مشهوره میشود هنرهای مشهور تاتار چگون و شگون است که هر دو چهل  
 آراکلی پیوسته اند و کلان شهرهای تاتار مشرقند و بخارا و بلخ است و هر دو تاتار بسیار زحمت کش و خاندان  
 میباشد و گروه گروه مثل شکر بازان فرزندان مویشی و دیگر هر چه پیدا کنند با جاج خیمه ده گشته کار میکنند  
 و از سر خیمه ترکستان تا بحر الکابل زمین میدان وسیع منزه های ایشان یافته میشود و هر جا که جای خوش  
 و سرسبز می باشد خیمه زده میباشد و هر گاه علف برای ایشان مانند جای دیگر میروند و تمام اهل تاتار  
 نه به جمعی میگردند و هر گروه طایفه ایل خود میباشد و در توارج است که اول در تاتار عمل کوهانی بوده  
 بعد از آن عمل می پس چنگیز خانی که او دو سال بگذارد و در میان مردم عیسوی بر تاتار مسلط شد  
 بعد تمیزی که در حال بکیرار و سه صد و شصت و نه عیسوی خود را در طایفه صابوگران کرده

سیمین شهر را پای تخت نمود و در تواریخ فارسی است که ماوراءالنهر که ترکستان گویند ولایتی است در غایت معموری  
 شرقی آن شهر خانه و غریب خوارزم شمالی تا شکند و جنوبی پنج از اقمار و بیابان و بسیار سیاحت و کثرت  
 مراعی و موشی بر صبح بر دیگر ولایات ترکستان میدارد و اینجا قتلعه ای شود و باشند که کاشل از رعایا و اهل شهر  
 شجاع و سپاهی بنهند و معدنهایان بخون و شیشه و انواع نام در ملکش سیمین شهرند است که معظم ترین  
 بلاد ترکستان است و چه شمس که بخت نامی از سلاطین یمن آنرا ویران کرده اند لهذا سیمین شهرند است که  
 کشتن جنوب سیمین بقا صله کشت سنگ اتع طریش در غایت حضرت و سبزی است لهذا آن  
 قبه مختصر گویند قطعه حاج شهر است از ترکستان دیهات بسیار دارد و زنان مردان اینجا موی بر بدن  
 و از غربت اینجا است که زنان اینجا بعد از حضرت بکارت عود و عیناید خراج سرتاسر ماوراءالنهر تمام  
 پنج و بیست و یک کرد و دست لک و بیست و یک که سستی لک و بیست و یک و ستمان شایه بسیار است  
 آبادی خوارزم ولایتیست عظیم و آباد است بق با و شاهی بگریه و ترک عصب کرده و فرود جای  
 که از آبادی بسیار دور باشد فرمان بران که در اینجا میباشند و در آنجا نام دارد و در آنجا که در آنجا  
 عظیم است قامت کزیده و بعد از مدتی ملک از احوال این سیمین شهر شخصی برای دریافت  
 آن شخص بخارفته دید که خانه ها از چوب کاه ساخته اوقات بکوشش های میکند از در زبان ترک  
 خوا بعضی گوشت و در زم بعضی همیشه لهذا خوارزم شهر را یافت باشند کان خوارزم شکاری و دلا  
 می باشند هوای خوارزم نهایت سرد است وقت صبح از خوف که خست اعضا بیرون نتوان رفت  
 اطرافش سیابانست تخم خمر بزره را در قلم شتر خاکه قسمی از گیاه است شکاف کرده میکند از زمین  
 اینجا میکارند بغیر محبت آباشی و قلبه انی خمره در غایت تانگی و شیرینی حاصل میشود خشک  
 بولایت دیگر بدین فصل تقسیم در میان ملک روس باید دانست که ولایات جنوبی روس  
 در شمس و شمالی روس و در آنجا است لهذا اول در روس پیشیه و دوم از ترکستانی روس می نامند  
 و کوه کوکال میان پیشیه روس و ترکستانی روس کوه آلپس جنوب پیشیه روس واقع و در پیشیه روس  
 پانزده هزاره که طرف شمال جاری شده در بحر شمالی پیوسته اند از آنجا که در آنجا آب می کشند بسیار کلان  
 هستند و روس پیشیه ملکی است وسیع محیط کناره شمالی پیشیه طولش از شرق تا غرب بیست و یک هزار و ده  
 عرضش از جنوب تا شمال قریب چهار صد کرده است و شکانش کم هستند از سی و پنج لک یاده شده

و غایت طول یوم در جنوب و س با نرزه در نیم ساعت است شمال در سوسم که تا چند ماه آفتاب  
غروب نمی شود در س بجای صوبه منقسم است **کاشان** اکثر خان از زمین **سیریه**  
از زمین سابق بدست فارسیان بود و از چند سال در عمل روس آمد و سیریه بدین مرتبه صوبه کلانست  
در صوبه اکثر خان شهر اکثر خان در اهل سلطنت و س است و در آن سی هزار مردم اند و در بلاد جنوبی روس  
بسیار معاشش پیدا میشود و در بلاد متصله رود اطل تجارت سیریش های و چیزهای که از بای ساسان  
بسیار است شمال روس از شدت سرما زردت بسیار کم میشود و سوانی چوب و پوستین از قسطنطنیه و روسیا  
چیزی دیگر آنجا نمی شود و غنای و غنای بسیار است آب بعضی غنای شیرین است و نیز سبزه انبیا  
بسیار واقع که سوانی قهوه ای از گیاه کنده چیزی دیگر آنجا نمی رود و از آنجا طول سیدانی سه صد که رده است  
باشند کان و س سیریه بر صفا نوشته اند که در زبان و عادت مذہب اختلاف از مد طرف شمال قوم  
سیریه در سیساک و کوزیک می باشند که بهشت است و خوشی صفت و معاشش بر سه قوم سوانی  
سیریه و غنای کشاکش می اندازند که ماه قیام در آنجا است ملک بسیار کم و در شمال است و  
سیریه است مشهور و خوشی است و سیریه در آنجا با الا خوب صورت و در غنای و در غنای از جمله سیریه  
که در آنجا سیریه که جزیره است قومی است از انا و مثل قوم سیریه و خوشی صفت و ولید و چوب در روس  
سیریه چهار قوم باشند **قزاق** **چرکس** **گرجی** **خان** بدوش هستند و در غنای بسیارند  
و هر جا که برای مویشی خود چراگاه خوب می باشد به آنجا میباشند و قزاق زرعت سلطان میکنند و آن  
و ترکاری بخورند و غذای ایشان بای و گوشت و مرغ و شیر و کهن چیز است و قوم چرکس عالی است  
شجاع و در فن معماریشقی کامل میدانند اگر سیان ایشان حاکمی نافذ الامر می بود بر مرتبه عالی میرسیدند لیکن  
ایشان کوستانانی و با یکدیگر عداوت میدارند و از عدم اتفاق از بر دوست اقوام دیگرند باشند که در  
ملک خوبست میان بچه آنست و بجزه خود واقع دار آنکه و شش قبیله نام دارد باشند کان آن و  
و خوب صورت اند و پادشاه روس سیریه فرستادنی روس یکی است و در هر دو جا آنکه مناجاد بسیار است  
روسیان مختلف است باشند کان صوبه کاشان و صوبه اکثر خان اکثر عیسوی اند و بعضی  
یونانی و ارمنی و در صوبه سیریه طرف شمال همه بت پرست اند و باقی اهل اسلام و پیروان مسیح  
فصل ششم در بیان مردم سیریه یعنی ولایت و کم که در سیریه است و دیگر ولایات روس

[illegible]







سفر سلطانان اختلاف که از قصد کی نگذریارند از بسیار است و آنچه دریافت نشود و دوازده کوه است  
در بلخ کابل گنجان مازندران گنجان تافگان مهربان که فاکت سنده کابل کشمیر بلوچستان سابق  
هندوستان رطل بر وجه بالود اول بادشاهی هندوستان در خاندان کرشن بود که بای تختش ملک  
اوده بود و آخرین راجهای هند بر تاج چند معاصر نوشیروان عادل بود و بعد از آن در هندوستان  
دین الطول کف شد و نیز معلوم میشود که راجهای هندوستان خراج گزار بادشاهان ایران بودند و در  
دو صد هجری محمود غزنوی دوازده بار بر هندوستان یورش نموده ملتان دلاهور و دلی و قنوج را  
بصرف خود آورد و شهر شوشنات و گنگوشتا و شهر او دیگر شهرها که در آن بخانه نامی بود و در باب ساخت  
و بنود برای محافظت ثبت شوسنات جنگ کرده زیاده از پنجاه هزار کشته شدند و بعد غزنوی پیغامش  
که عوض ششست کرد و در رویش و منات ماراد غزنوی گفت که بت فروش نیستم آن بت را از آره دویم کرد  
کویند از شکش جوابگران بهادریت زیاده از پیش کرد و وید بر آمد و یکصد و پنجاه سال سلطنت  
هندوستان در خاندان غزنوی و بعد از آن در خاندان مختلفه تا آمد از خاندان  
که در آن که بدشاهی شهابالدین بود و در آنکه بود و در آنکه بسیار کرد و در آنکه بود و در آنکه  
راست کرده ملکهای ایشان را تصرف کرد و در آنکه در آنکه پانصد و شصت هجری امیر تیمور یورش  
هندوستان کرده در دلی آمد و دو ملک دم را قتل نموده دلی را ویران ساخت و بر کشت و بعد یکصد و شصت  
و هفت سال ازین حادثه با بر باد شاه از نسل تیمور بر جمیع حکام دلی غالب شد و او که نمیره اش که نه است  
عادل و عاقل بود و تمام اهل هند از بنود و مسلمان تا حال تعریفش میکنند قندهار و ملتان و کابل و  
و کجرات و مالوه و سنده و آخمیز و بنگاله را تصرف خود آورد و بعد از آن جهانگیر و شاهی جهان و عالمگیر  
بادشاهی بارونق و ختم کردند بعد عالمگیر سلطنت هندوستان بی رونق شده در عهد سلطنت شاه  
نادر شاه پادشاه ایران در هندوستان آمد سلطنت مثل راتابه کرد و باز در عهد محمد شاه از مدغم اتفاق  
آمرای دلی بلکه حسب طلب کی از وزیرای محمد شاه در دلی آمد و عجمه کرد و در پنجاه و یک و پیم نقد سواد ای جهان  
و دیگر سبکبان بهار گرفته در ملکهای کنار دریای سنده مثل کابل و قندهار عمل نموده بر کشت و در سنده  
یکهزار و یکصد هجری قوم لک را از پادشاه خود اجازت گرفته برای تجارت در هند آمدند و پست قوم شیخ و دیگر  
و قزاقان در هندوستان بودند اکنون که سنده کهنه رود و صد و شصت و سه هجری است جمله ملکهای هندوستان

در عمل انگریز است در اکثر ملکیا اگر زیر فرمانند و در بعضی ملکیا مثل الپور و گنگا که حاکم آن در طرف  
انگریز میباشد لیکن در کابل و قندهار که در عمل از فعالیت عمل انگریز نشده و بعضی نمائند که هندوستان متضمن  
است شش ملکی است حکیم الهند هر ملکی را تفصیل یکبار در میان ملکیای اطراف گنگا که در شرق است هفت  
برگزار کنند بدو هستند بنگاله ملکیت و پنج مولف هفت قلم که یکم همیشه نهایت اعتدال در دوش  
برنج و شیر و فلفل و لعل و دراز و برنج است انچه آکاس در کتوله و گنجل که یکم بسیار و خوش مزه پدید امی  
و شگفتی نشناختی را بخورند استند اندراج خان افغان حاکم بنگاله از امرای شیر شاه است نام غزالی ملکی  
فرستاده بود که دست و هفت رعه طول و یک نیم در عرض داشت هر گاه در مشت گرفت همیشه پنهان شدی  
طولش چهار صد کرده عرضش دو صد کرده و دست هفت سر کار بکند و نو و دهمال مدخلش چهار  
کر و در پنجاه لاک و پیمه گنگا که در شرق است بنگاله ملکی خوب نهایت آبادان عمارات عالی و قلع مستوار  
دارد و در سلطنت انگریزان است که فیضیه هندوستان است حکیم الهند نوشتن قومی که از  
طرف پادشاه در کمین در هندوستان است و در هندوستان مناسب است  
بند و دریافت فوج متعینه هندوستان از کتب حقیقه انگریز که در هندوستان است باید دانست  
از گنگا یعنی انگریزان که پادشاه از گنگا است و فوج مردم هندوستان که کمین است تعین فوج در گنگا  
است که ان مقام احاطه و سید کی بنگال و دم فستاد راس سوم حکیم الهند فوج متعینه بر مقام تفصیل ملکیا

جمع	بنگال احاطه	هندوستان احاطه	بنگالی	آختر تعینی مقام فوج پیاده و سوار
۲	۱	۱	۲	رساله سواران گوران ولایت
۱۰	۸	۳	۲۱	رساله سواران هندوستانی
۵	۴	۱	۹	رساله سواران هندوستانی بغیر وردی و قوا
۱۷	۹	۵	۳۱	جمع رساله با هر قسم مردم
۹	۹	۵	۲۳	پلشن های پیاده گوران ولایت
۷۲	۵۲	۲۶	۱۵۲	پلشن های پیاده هندوستانی
	۱		۱	پلشن جنگی قدیم که اکنون نصف نخواهد درختان باید
۱۵	۲	۴	۲۱	پلشن جنگی نظامی است هندوستانی



بیشتر از کیمیل شکاش از انات و زکوری حسین و دوتند و بعضی نهایت خوبصورت میباشند خصوصاً علی و زکوری  
 آنجا که قلم از زبان خارج است احدی بادشهرست با دکرده احمد شاه کارگران چاکه است و اهل هنر کیمیا صنعت بشمار آید  
 گزین هنرهایش فریده و پیشینی و شترستی بیشتر کشکار و جوار و باجر است و این کبری نویسد که از پیشین تا بدو  
 که صد کرده باشد انبیه ار است که با سیده و شیرین برادر برخی در خامی شیرینی آرد و انجیر گزیده انکو میباید و گل و میوه  
 بسیار جزیره درستان و تابستان فضا را فرا گیرد و ماه فراوان شود از انبوهی درخت بشکار عشر  
 کارگران آنجا تقلید قماشهای ایرانی و توران و فرنگی میبند و انواع سلاح خوبتر میبازند طوشتی صد و شصت  
 عرضش و صد و شصت کرده و نه سر کار و یکصد و شصت و محال سیزده بند رد خشت سه کرد و پنجاه لک سید  
 کجرات لایبی است آنچه کلاهش و صد پنجاه کرده عرضش صد کرده تازی آنورایت بقیمیت پنجاه و پنج و  
 کرده میشود باشند که آنچه دراز با و دراز ریش و گندم یک قوی سیخ دل و دلی باشند که آبا و که در قلم  
 پرگ میفکنند ملک است آب و شش و یکصد و شصت کرده عرضش یکصد و شصت کرده شتر  
 سر کار و خشت یک و پنجاه لک و پنجاه و شصت در میان لک و پنجاه و شصت لک  
 واقع مولف حدائق الاقالیم گوید که نقش قلعه آبا و دراز و ایل ای دیدم مرقوم بود که  
 که در روز و پنجمین صر و شصت و طبقه چهارم را که از غبار پنهان شده بود از سوختن ذخیره هیرم آگاه  
 کرد و چیزی مثل توبان زچرم خام تو را نشانیده در طول قریب هفت درعه برآید و تیر شد در اقامت از شهر  
 جوانان و شکار عوض حال کرد و فرمود که خراج توبان زمین و ستان است بسند و ان در سابق از پوست حیوان  
 میساختند و سه چهارم بر سر میزدند حکیم الهی میگوید که استخراج شمشیر از زندیان است بحسب نیست که تو  
 نیز زندیان اختراع کرده باشند و حکیم الهی نیز سلاجی عجیب استخراج کرده که از یکبار بر گردان هزار بار ضربت  
 و بر ضرب صف پنجاه کس نیست میشود در انشاء الله عنقریب ظاهر خواهد شد و حال مفصل این سلاح و دیگر استخراج  
 حکیم الهی در خانه کتاب قوم خواهد شد که آنچه در کتابت بغایت متین بر کرده از انبیه احمد که از طبع کیمیا  
 بادشاه ایران پیر ناشر سید و در میان مولف حدائق الاقالیم گوید که در ششم در شهر پیر ناشر شهر کیمیا دیدم مختصر اکثر  
 عمارات از سنگ است اما آنجا اکثر در حسن و ملاحات بی نظیر چیزی که از جمله چهار قسم انات و از زمین فرو  
 و از سوم چهارم افزون باشد آنجا پیدا میشود بنا بر شش شهر است بقاصه سعی چهار کرده از ایل  
 سمت مشرق واقع ممکن حوران خورشید لقاد معن حسن و ج افزای علی خنرین شاهزاده ایران که گفته اند

نزد مهندس علم است اینجا هر بر من بچه بچمن ام اینجا خشکیم ایند کوی نرسوان جلیل فرجوان بخا سرت  
 لطیف اعضا بد شکل از کس چشم کل خسار خشنده برق سر ایا ناز حسن ناث باشند کانگ که خارج از  
 است تا بخا نویسد دیگر از کلان شهر های اله آباد غازی پور است که بر ساحل شمالی گنگ اتع کلاب بخا بسیا  
 پیدا میشود دیگر و نیز که معدن فضلاست اووه ملکیت خوش آب هوای مستان تابستانش سرد  
 است نام آنجا از زلفت و اکثر میوه های روی مین با فراط و خوب پیدا میشود و نیز اووه شهر است کلان  
 دریای گها که آنجا کاه اجده ام چند طول ملک و ده از سر کار گور کهنه پور تا قنوج یکصد کرده و عرض از شمالی  
 کوه تا سه شوار تابع اله آباد ضد و پانزده کرده پنج سر کار لکهنو و پیراج و خیر آباد و گور کهنه پور و اووه در  
 یکصد کرده سی لک و پیه لکهنو شهر است بر ساحل جنوبی دریای گومتی فند و اوله و کمان بخا سرت  
 اکنون باشند کان لکهنو صنعت کمان فراموش کرده اند وزیر الماک صفت اله دوله امام باره و مسجد  
 و بلند بر ساحل دریای گومتی بنا کرده که مثل آن در کمان باشد گور کهنه پور شهر است شمال دریای  
 گها که او قنوج و پنج دروغ و مسلمان است در کمان شمال لور کهنه پور و در شهر است غیبی بسیار آباد  
 در زخیر پور کان اینجا سفید رنگ دراز بالا و قوی بسیار باشد اینجا خاک شوی دریای طلا حاصل  
 میشود و گمانی است و کشمیر نیز برین کوه است در حالی در آیین اگیری مینویسد که نخست اندر پست نام و شست  
 از قلم سوم در از صد شصت پنج کوه پنهان صد و چهل کوه و بعض جاصه و سی کرده آب هوایش در یک است  
 بهشت سر کار و شش بهشت که در پنجاه لک و پیه در آیین اگیری است که گمانی از سر کار های دلی است  
 لیکن واضح است که گمانی ملکیت علیحد بر کوه مذاریه واقع اینجا دریاست که از یک شوی قرضه های  
 طلا حاصل میشود در روزن خانه های باشند کان اینجا نوران خانه های بسیارند و در وقت کرفتن غسل نقد  
 که از قدیم مقرر است حرکتی نپسازند اگر کسی در آن طمع کند ناخوش شده اده صحراییکه بعد از آن مالک خانه  
 جمعی همراه گرفته دنبال نوران میده و آنوقت باز در روزن آمده و جاکه بر نه باشند کان اینجا تصویر و  
 راجه ادر ظاهر و باطن پیش میکنند زنان اینجا خوش پوش هستند لیکن اکثر زور رنگ مینی است و بد بو  
 و بی شرم اند اگر با و ملکیت در وسط هستند وستان واقع سابق اگر نام بی بو و سکندر نوری و شکی  
 خود ساخت و شهر با آن گده شهر ساخت اگر شاه وسط هستند وستان تصویر نموده اگر با و نام نهادند

سنگین بخرج سی و پنج لک و پیه بر صده چهار سال تعمیر نمود اکنون محل انگر زبان است کلاب عطران شهر بنی  
 پسندیده بود و جمالی که قسمی از خرم بود بسیار شیرین پیدا شود و هوایش بسیار دلکش و روح افزاست و طو  
 یکصد و هفتاد کرده عرضش صد کرده چهارده سیر کار در خلش چهار کرد و پنجاه لک و پیه وOLF حدائق الاقام  
 گوید گواریا شهر نیست مختصر شهر بنی سنگین دارد احوال جا با خرمی و کانهای این در اینجا است  
 کلاب یا سمن ایجاد رغبت لطافت افزونی باشد باشند کان آنجا خوش نغمه بردازی شهر  
 میر محمد این باشند گواریا که صلش از روم است و از شهر نهایت رفقت میدارد تفنگی است که غیر  
 باروت گدازد ای خفیف بر می آید چه صنعت از خزانه تفنگ هوایند کرده گله بران نهاده حرکت مید  
 از صده سوهو اسد و دکل از تفنگ میجه کارگر میشود و زخمی کند و از کلان شهر بای اگر تفنگ است که سلف  
 شکار در جهای عظیم هندوستان بود و شهره پره آنجا که قسمی است از شیرینی نهایت لطیف خوش ن  
 میشود و الدایر عثمانی گوید که راقم ب... کلاب صله کرده از شهر در شمال و غرب واقع رفته نمای  
 عجیب حسن میرون از تو صیف شهر... روزمانده دختران نوحه را  
 سیزده و ست سال در نهایت حسن و جمال در میدانی... مجمع شده تا شب نغمه باو  
 بازی با یکدیگر سیر برده بکانهای خود در جهت میسازند و کانه پور که بر ساحل جنوبی لنگ است بسیار  
 ملکههای اطراف رسیده که غرب هندوستان است و هشت ملک کنارسند و واقع لاکو  
 ملکی است آب هوایش نهایت سازگار است بسیار خوب و بیشتر از آب چاه سبز میشود و بسیار  
 بسیار گنده و شل عرقی باشد از ریختن طلا و نقره و مس در روی جبت و برنج و نیش بر می آید  
 درایش کنین دارد و شلج و بیاه و راوی و چناب و بکشت رسیده لاهور شهر است بر ساحل دریای  
 آبادیش خلیف رام چند که لاهور نام نیست نسبت میکنند در بزرگی و انبوهی مردم کم تنها و بود و  
 و انواع آتش بر اکثر شهرهای هندوستانی دارد و لک و دوزخ و برافراط است و شهر لاهور باین  
 شاه جهان آباد و بیاه و راوی بانزده منزل سمت مغرب لاهور است و مسافت ارد و بانزده منزل  
 سمت شرق و ملی است طولش از آب شلج تا دریای سنده صد و هشتاد کرده عرضش هشتاد و  
 پنج سیر کار و است و سی محال در خلش و کرد و پنجاه لک و پیه ملتان ملک است رستان عتد  
 تابستان بسیار گرم دارد باران کمتر بار و دهمیت و خطر بخی نیکو میسازند بهنگام دشتی است فخر در





فرستاده چنان گاهی سنان که اکثر کسب بسیار رو و آرزو نمرد و کم کاری کنند علی فرزند خلافت خود شکر می  
فرستاد حتی سرحد دلی را نیز کرده از آن گوی فوشت خلیفه بازگشتند پنج چهل سال کار دانی کرده فوت شد  
دایم بر سر خرد پنج بر سر ریاست نشست خجای چون عمارت یافت علاء الدین محمد قاسم را که این عمر  
و ناموش بود بسته فرستاد محمد قاسم چند بار دایم آرد و شهرهای شکر نمود و در روز پشمینه دایم رمضان و  
دایم سجری دایم از جنگ تقدیر کرد که سپهر دایم محمد قاسم دختران دایم را با دیگر نفایس نزد خجای فرستاد  
خجای فوت کرده بود و فرزند ولید بن عبد الملک که خلیفه بود و بر دنداد بر یکی از آنها عاشق شده و در شبستان  
خویش طلبیده آن حیل اندر آن پیش خلیفه ظاهر گردید که محمد قاسم دست تصرف بر آنستاده خلیفه از  
نزدیکی پرسید فرمود و در چشم آمده فرمان فرستاد که محمد قاسم را در دست خام کرده بدو نگاه فرستند و هنگامیکه  
محمد قاسم میخواست که بر راسی بر خیزد دالی خروج دست بر روی نمایر مشور خلیفه رسید از فرمان پیری ای داد  
چون دایم از خلافت آوردند خلیفه بدان ایستاد و گفتند شکر خدا که قاضی پدر خود را بدی حال دیدیم و گاه  
دل بر خیزیم بخیله اول کسیکه از مسلمانان است که در دست او بود که در روز و نه سجری  
بر بسته دست یافت کشمیر از آن روز و در دست او بود که در دست او مسافت میدارد و در طغر  
کشمیر و لا نیست قریب خاق وسط کلیم چهارم پیرایش خجای از جیل کشیده در این کبری مینویسد  
اگر یک باغ همیشه بهار باقله آسمان پایه خوانند سنوار و زبانی سامعه افروز و هوا ساز کار خجای  
روح افزا بنفشه گل منرخ و در گس خود در دو صحرای صحرای شمار گلهای از اندازه بیرون بهار و خزان پس  
شکر مار و کژدم بخا بود و در مکس او ان غنی کشمیری گوید حسن پناه بخاک است خال  
خال است به کشمیر در صباحت و شکر جمال است در موضع تن و نور و دوازده هزار یکصد و هشتاد و نه  
زایست طولش یکصد و بیست و سه عرضش بیست و پنج پاره چهل و شش جمال به طبعش پنجاه و یک روزه  
کابل ملکست لطافت آب هوا و خزان و بهار بی همتاست گوناگون میوه ناطافه لیکن خربزه  
بشایستگی نبودن به یک سو که هر چهار سو گریه و باده واقع زود آمدن غنیمت پس دشوار در بسته کلیم زار  
دو صد سجری تیر شاه خزان بر صحرای کابل و شده مار فرمان و ابودود چرخ ای آرد طلا و نقره از خود  
و ده تا کشد بر چهر نقش سکه تیر شاه و حالا نیز که هزار و دصد و شصت و سه سجری است کابل و شده تا  
در قهر و خفا است طولش صد و پنجاه و سه است عرض صد و ده و شصت و سه کار سنی و شش جمال



و دیگر که نهایت آباد و زرخیز هستند و طول عرض مدخلش معلوم نیست در بحر هند جزایر متفرقه است  
 بسیار کلان آبادان هستند از جمله جزیره سمراندیپ که بیلانش می آید بسیار نامی است و دیگر جزایر  
 نالندیپ و گنبدیپ و لنگبار و در جنوب هندوستان یک سیم جزیره نالندیپ است که نامش طاک است  
 سه طرفش بحر است و چین محیط است مردم آنجا پست قد و سیاه خام موی سر دراز میباشند  
 و همه تجارت پیشه اند و در بعض جزایر بحر هند کوهها دارند و به غابازی و خوشنوازی مشغولند  
**فصل** یازدهم در بیان جزایر هند و بیان جزایر چاندان جزایر چند بسیار کلان آبادان  
 را در بحر الکاابل که بحر یافک گویند برکنار چین واقع کرد در سفران جزایر بسیار صعوبت است  
 مردم چا پان در صنعتها مهارتی کامل دارند و در ادب قاعده مشابه اهل چین و مثل چینیان از آدم  
 دیگر منتظر هستند و دوسته فقط از اهل چین دارند هوای چا پان بسیار سوغی و فرحت افزا است  
 و زمین آنجا بسیار زرخیز که کاه کاه زمین می آید و کلاسی ایجاد تمام عالم نامدار است و باین غلبی در که آ  
 جانی شود اهل چا پان همه بت پرستند و در تجارت و در تجارت مشاهیر  
 اهل بت پرستانه و حکومت ایشان متعلق بپادشاه هند است و اینان لحاظ گردان بعضی مرتکب  
 بسیار در بیان جزیره سمراندیپ که رنگش سبز است و اهل هند سمراندیپ گویند و در جنوب  
 جنوب از نامک بقا صله است و چهار کرده واقع است سابق در میان جزیره سمراندیپ که رنگش  
 سستیل واقع شده یکی را بدیگری متصل ساخته بود اکنون اکثر جا از هم ریخته و از احاطه بحر محیط هو  
 جزیره مذکور نهایت معتدل و صحت بخش فرح افزاست و زمینش خجید و زرخیز و بازرشیل  
 و نقل و جو زبویا با فراط و خوب پیدا میشود و فیل و مروارید و حل و یا قوت آنجا بسیار نامدار میباشند  
 و شهرهای نامی این جزیره گویند و جافنا پین و دیگر مکانهای است سابق جزیره سیمان در عمل و دیگر  
 بود بعد از آن در عمل فرج آمده اکنون در حکومت پادشاه انگلند باشند کانش همه بت پرستند  
 بود و سمراندیپ یکی از چهار قسام نهان که در حسن جمال و جمله صفات وصال بی مثال  
 میباشد و همین جزیره پیدا میشود حکیم الهه اوصاف پادشاهان هند بیان آنقدر شنیده که ناگیا نویسد  
 چنانچه قصه رفتن آن سین اجه که شهر که سرکار اچمیر است در او جزایر و نشستن بر چهار و رفتن  
 در این جزیره و از حسن تدبیر و شفقت کثیر آوردن آن نازنین را و عاشق شدن علاءالدین پادشاه

دلی از شماع حسن و خوشنویس او را و غصبتان شدن راجه رتن سین از استماع این خبر و کارزار کردن  
 علاءالدین و قید کردن راجه را از بهانه ضیافت حواله کردن ربائی راجه بر آمدن پند ماوت و خیر شنیدن  
 پند ماوت و فرستادن لشکر در محققا و ظاهر کردن سواری پند ماوت و تلقین نمودن خبر داران لشکر را  
 که هر گاه در دلی رسیدن علاءالدین پیغام فرستند که چون مدتی در تحت رتن سین مانده ام تا وقتیکه  
 سلطان طلاق نمیدهد سلطان را خوشنویس خلافت شریعت هست لهذا رتن سین را نزد من فرستند  
 تا از او اجازت گرفته نزد سلطان آید و فرستادن سلطان رتن سین را در سواری پند ماوت و بر آمدن  
 مردمان جنگی از محققا و کارزار کردن مردمان راجه بشکر پادشاهی و روانه شدن رتن سین در راه جبر  
 کشتن سلطان و کشته شدن راجه در جنگ یکی از راههای چاروستی شدن پند ماوت بالکشتن  
 راجه در سینه و نشان نهایت استهوار دارد در حدائق الاقالیم است که سمراندیپ چند جامه عدل  
 و سیم و لباس دارد و در پیشش شمشیر و فرسنگ اسلحه و از سبزه که سمراندیپ بر خط استو است لهذا  
 پشت فصل اینجا میشود و در برین راه و دو تاستان و شکار و نباتات بار  
 چند بیان جزائر ملاحظه که در این جزائر رفته بود و حال آنها در کتاب خود می نویسد  
 صورت اهل این جزائر مردم سیاه و چین برابریست همه گندم رنگ گوشت و دراز قد و قوی خلقت  
 و جسم کشیده و عیاشند و غیر از لنگر و بار یکی رخت دیگر ندارند با وجود زحامت بدن و عفتی آنها  
 ایشان بشیاء خورد میشود چون بجهت شکار در آب و دیه های ایشان عبور افتاد دختران و پسران شیرین  
 شحال و حسین بسیار نظیر آنده خانهای ایشان همه گاهی در کور میباشند خانه بزرگان و در همه طبقه  
 و سقف هر طبقه از بانس میباشند طبقه زیرین برای مرغ و قاز و گوسفند سازند و طبقه وسط  
 برای مردان و طبقه سوم برای زنان و بهب ایشان اسلام است زنان ایشان در پرده میباشند  
 با غیر هر که تکلم میسازند چون آب و دیه های این جزائر زیر استو است لهذا در سبزه و خریف  
 و دو تاستان میشود ایشان بسیار لطیف و نرم و بر چند قسام و خوش مزه و قاز و مرغ و گیاه و در  
 خوب میشود و تا بر جیل نهایت افراط دارد کلان و نازک مغز میباشد از ملاحظه لطافت هواد و دکنائی  
 فضا که آنها در باغات و خوبی رنگی و آرزای آن مردم دل خشی بسیار سکونت آن سرزمین می کشند





میشود و زمین اشوئین سنگ کوه و جنگل و جبل بسیار دارد و در اشوئین است و منه خط انبرنج و در جانب  
 شرقی دارد و در جنوب شش در وسط و نام دار سلطنت اشوئین **استاک** هونگ است و در آن شصت  
 و پنجاه مردم هستند و اشیای اشوئین قابل تجارت نقره و مس و جسته آهن و رمال و صمغ و پوستین و  
 و چربی و شیشه و مردم اشوئین مضبوط و محنت کن و با ذوق چالاک و صاحب تجارت هستند و پادشاه  
 اینجا پانصد قانون است و پنجاه هزار سوار بسیار دارد و مردم آنجا مذہب عیسوی سیدارند و در  
 نازوی نازوی ملک است و در آن کم عرض و کو بهستانی و شمالی و یورپ و طلوع چهارصد و پنجاه کرده و  
 یکصد است و مردم در آن کم هستند و تخمیناً ده لک نفر باشند و نازوی سابق در محل دیگر بود اکنون  
 در محل اشوئین است نام دار الحکومتش نیز چن است اشیای نازوی قابل تجارت چوب مس و آهن است  
 که در اکثر ملکهای یورپ و زیمیر و وند و مذہب باشند کاب نازوی سیمی است بعضی پیر و پیر ایلمانی و  
 در شمال نازوی در موسم که مازاد و ماه آفرین و در سالی شود پس و ماه یکروز اینجا است زیرا که از طلوع آفتاب  
 تا غروب آن یکروز محسوب میگردد و در جنوب آن در آن خط است و در آن خط است و در آن خط است و در آن خط است  
 مضبوط و صاحب تجارت گشاده و پیشانی بسیار دارند و در آن خط است و در آن خط است و در آن خط است  
 و جانب شمالش ملکی دیگر نیست جانب شرقی آن در محل روشن شمالی و جنوبی در محل اشوئین است و در  
 لنگه بسیار بار دشت و زمینش ناقص که و جنگل و غنای بسیار دارد و هر سال تابستانه برف در آنجا میماند  
 جنگلهای آنجا دخت صنوبر بسیار است قسمی از آنها که آنرا ازین در بر گویند و در آن است مردمان آنجا آن  
 آهوار در کاوی میکنند بر سطح برف بسیار میدود و در یکروز قریب صد گاو طی میکند و از نقصان آب  
 و هوای لنگه قامت باشند کان آنجا و نیم دست میباشد و بد صورت و سیاه رنگ و شکسته بان باشند  
 و زیاده از شصت هزار نیستند و آبادی متفرق دارند نام کلان شهر یائش لید و طارنی است و فصل  
 دوم در میان **ملک اسپینیه** اسپینیه یک جزیره نامی کلان از رخیز است طولش صد و پنجاه  
 عرضش دویست و یک و در آن را سلطنتش میاد و در آن است در آن یک لک و پنجاه مردم باشند  
 و باشند کان اسپین یک که در و پنج لک هستند و در وسط آن کو هستند و در آن است و در آن است  
 باشند کانش تنگه و کامل جهان دیده و تجربه کارانند و صنوبر و کلب در بای شور و آفتاب و در آن  
 و برای ارباب تجارت موافق و نسبت صنوبر و مسطهر با و دات بسیار دارند و برای اسپین



و مردم را بسیار گرم شود و عادت باشند که آنرا بخت است که از شدت گرمی ایستاد و چاشت در نصف  
 روز میخوابند و کار با در شب میکنند و مردم آنجا از کابل اوقات بصیرت میکنند و از زال جابل بخت  
 و شرافت نیز چند آن رغب علم میکنند و در سپین شهر را به میوه های هر قسم و شهد و شکر بسیار رسیده است  
 طرف جنوبی اسپین در حکومت قندهار است و در اسپین حکومت پادشاهی است و از چند دروز در  
 قندهار عام تجویر کرده اند لیکن از قندهار نیز چند و سبب نفعده و اهل اسپین تابع کلیسائی است  
 و مقصود این و صحت بهب دیگر آنجانی تواند ماند و شاه اسپین هفتاد هزار سوار و پیاده نوکر دارد و بسیار  
 آن طرف شور در ملکها بسیار داشت حال در عمل و غانده **فصل سوم در بیان فرنگستان**  
 و مردم و ملکیت وسیع طولش صد کرده و عرضش دویست و پنجاه کرده و در عمل پادشاه و فرنگستان  
 و مردم و پیشه است در افریقه ملک مصر زیر حکومت میدارد و نیز چند جزایر در بحر یونان در عمل شاه است  
 هستند و در زمان خلف مردم بسیار شهر بود و در تمام جزایر و محاربه فارس میان بایونان و یونان  
 اسکندر و غلبه نمودن و میان و در تمام جزایر و محاربه فارس میان بایونان و یونان  
 فرنگستان کوه که قبلیه از ترک است و در تمام جزایر و محاربه فارس میان بایونان و یونان  
 گشتند و اکثر کشتان مشهور گردید و آب هوای و مردم فرحت از نو معتدست لیکن گاه گاه در آنجا  
 میشود که خلقی را ملاک میخواهد و مردم و مردم خوش بیدار و مضبوط لیکن کابل و جابل هستند و در کل  
 و قریب اعتدال انگاه میدارند و در سلطنت و م قطن طینه است و سواى آن در مردم بسیار شهر  
 آباد آن هستند زیرا که از جور عمال عایا از دیات برآمده و شهر را آباد شده اند شمای و مردم قابل تجارت  
 و پیشه و زینت و تاک و زعفران و صابون و قالین است و بسیار اهل مردم و ملکیت مکرر نکات که فارس میان  
 گویند است و در عیسوی اند بهب اند سابق که نکان نهایت ذلیل و خوار از دست روسیان بود  
 زیرا که یونانیان است پرستند و در میان مذہب محمدی دارند لهذا از راه تصدیع بهب هر یک آن  
 انواع ظلم و قسام امانت میساختند و از سی سال که یکان شجاعت و بهادری که در خود از اوقات  
 ایل ترک را کردند و حکم پادشاه و مردم قانون است بیشتر طیکه خلاف قرآن نباشد **فصل چهارم**  
 در بیان ندرت شهرتی نذر نکره ایمان غرب شمال آن بر طایفه خویش فرستادند و بسیار  
 که سابق علیحد بود و نیکي مانند و مردم بچشم مالند ملک متعصب است جانب شمال بچشم واقع و نهایت آباد

این ملک خرد نقد رکشتر مردم است که در جای دیگر نخواهد بود و زمین بالک که سطح سمند است واقع شده  
 است و بندگی در عرض نیکو و در طول آن نقد که بر کنای آبادی ساحل سمند را محاط باشد و در ارتفاع بند  
 بسته اند و هر وقت در محافظت آن بند می باشند تا استوارانند و رفت مردم و جناس از راه نالما  
 آنجا است که بر آنکه احتیاجی دیگر در آن ملک شاه را می نیست و در بالند همیشه سردی می باشد مردم آنجا که  
 مشهور می باشند بسیار استیای و بسیار صاف می دارند و درین امر بسیار کوشش می نمایند  
 و کشتن هستند و جمله تجارت پیشه چنانکه میان جهان بالند همیشه هستند و نام در سلطنت بالند  
 است و در آن دو ملک دم هستند باشند و بزرگند زیاده از پنجاه و دو ملک هستند و پادشاه آنجا اختیار  
 نمیدارد ملک ایشان منقسم است بهفت حصه مردم هر بخش بر سال امیری دارند و نشینند برای ریاست خود مقرر  
 میکنند و این هفت امیر جمع شده در شهر دار السلطنت که شهر داسم است بمشورت یکدیگر کار و بار ملی  
 می سازند و تا وقتیکه همه ایشان هر یک حکم متفاوت نمی دارند که جاری نمی شود و سولمی آن هفت امیر هرگز است  
 که در مجلس با هفت امیری نشینند و در خط و کلام و در امور و در شایان ملک از تصرف  
 پادشاه ارجمند بر کرده و این هفت امیر را هر سال مردمان شهر میگزیند لیکن آن سردار که پادشاه  
 است بر ستو میماند و پادشاهی اندر کند موردی است اگر پادشاه و خیر رجبت نشینند و هیچ مشورت  
 و شغال فرستد واقع طووش سفید و دیگر که عرضش پنجاه کرده آب میوه معتدل و چراگاه سرسبزی دارد  
 و غله آنجا با فراوان پیدا میشود و نام دار آن حکومتش بر سلسل است که در آن هشتاد هزار مردم هستند باشند که  
 بجزم آنجا که فلنگ می نامند و در رنگ سایه می نشیند و طراز جالدارگانی و در بافیدن پارچه های  
 مشهور هستند و تصویب می نامند و پادشاه باشند کان بالند نیز دگالتون هستند و این بجزم تابع ریاست  
 پادشاه بزرگند و در جزیره در بحر هند در حکومت خود میدارد از آنجا که جاوه بسیار کلان است و در  
 جزیره در شرق العرب در ساحل هندوستان در غربا فرقیه کوه های تجارت میدارد و در میان  
 ملک آنجا که در آنجا که کم عرض بر ساحل آقیانوس جانبی است و واقع طووش  
 یکصد و پنجاه کرده و عرضش فقط پنجاه کرده نام دار سلطنتش است باشند کان نیز گال قریب  
 چهل ملک هستند آب هوایش بهتر و خوشگوار تر از آنکه از طرف دریای بزرگ می  
 فرو میزند و زمین نیز گال اکثر کوهستانی است میوه های شراب بنجا هر قسم خوب میشود و این نیز گال

و سوسوی و عامل معالمان در امور تجارت بسیار و شمال اهل سبستان تابع کلیسای رومی و متصبلا و پادشاه  
 آنجا شخصی است و از چند سال پیشان است و پادشاه بزرگمال چهل هزار سوار و پیاده نوکر میدهد و در هر  
 کشور دریای ملک بزرگمال در حکومت خود میدیخت لیکن اهل بزرگمال پیشینده بزرگمال را برای  
 آنجا اختیار کرده از شاه بزرگمال بی تعلق گردیدند **فصل ششم در بیان سوسی و سوسی** که کلی است  
 در این سوسی نهایت ساز کار طویش یکصد کرده عرضش بجا کرده شمال طالیه واقع سابق چهارده  
 ضلع میدیخت اکنون است و دو ضلع میدارد و ضلع مثل پرگنه میباشد و نام دار حکومتش بزرگمال است  
 سابق در عمل پادشاه اتمان بود اکنون حکام آنجا برای حراست ملک متفق اند و سوسی نیز کند قابل سیر  
 در بعضی جا کوپنهای بلند واقع که از قلهای آنها چاه دریای آب می افتند و در بعضی مقامها فرسنگها زمین از  
 برنج پوشیده میباشد و اکثر جا آبادی و ناکستان است و تمام غله پیدایش و آب بهوشش مندل و خوشگوار است  
 که در دستان برنج بسیار می افتد. بعضی که در بزرگمال است عایای سوسی اتحاد وقت کارزار سپاه است  
 برای آنجا سپاه را بکلیه میفرستند **فصل هفتم در بیان سوسی** که در بزرگمال است و در بزرگمال  
 سوسی است که تخا میباشند خود را باده میگیرند اگر اندک توقف و خلاف شود بر فوراز و جدای می شوند  
 و در وفاداری و دلاری چنان ثابت اند که اگر هر دو طرف مردم سوسی نیز بکشد همکارم از هم مخالفان میشوند  
 و هر یک که از خیمه بقتل می رسند اهل سوسی نیز بکشد ساده دال و شجاع و طالب طن میباشد و در خرج و عتدال  
 را نگاه میدارند و زنان آنجا با عصمت و عزت و نظام خانه موصوف اند و باشند سوسی نیز بکشد هفده ملک  
 و پنجاه هزار اند و سوسی بعضی پیر کلیسای رومی و بعضی تابع کالوین که پیشوای این عیسوی و میخا  
 طریق اکثر است **فصل هفتم در بیان سوسی** که در بزرگمال است و در بزرگمال سوسی است که در بزرگمال  
 از شرق تا غرب چهل و پنج کرده تا بانه کرده و در جنوب شمال یکصد و پنجاه کرده میدهند بسیار دار فله و در  
 آنجا بکشت پیدا میشوند لیکن سردی بسیار است ملک تارک عبارت از یک جزیره ناموشش جزیره است جزیره  
 در عمل پادشاه انگلستان است بانی شش جزیره بزرگمال و نورن و لاکند و کانکند و پیدایش و سوسی پادشاه  
 و تارک است مردم تارک دلدار و صاحب ات میباشد کوپن بکن که در جزیره بزرگمال واقع دار سلطنت  
 و تارک است و باشند کان تارک سیزده ملک هستند و عیسوی مذہب پیر و توترو پادشاه و تارک اختیار  
 کلی است سوسی هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و اکثر در دال و انظر دریای مشور گرین کند که در شمال امریکه شمالی است

در مل با شاه در تاج است و در سبزه از سبزه الغریب نیز در علی دوست **فصل ششم در بیان ملک**

**بهر چی که آلتان گویند طوشت صد و سی و پنج کرده عرضش صد و هشتاد و پنج کرده در وسط**  
**فرنگ کان واقع و مستطاب است ریاست است که هر یکی برای محافظت ملک بایکدیگر متحد و متفق اند انرا اقله**

ایمانی بخود ازین بخت ریاستها چهار پادشاه میدارند بخاریه سگسونی منوکر در طبرستان و چهار پادشاه  
تمیدارند و تابع حاکمان خود هستند بویک فرنگ فرشت بر من و بویک بویاریه طرف جنوب اینست

و اطالیه و مصر و طبرستان و لوطی است و نام دار سلطنت بخاریه منوچهر است و قتل و توحش شهری و دیگر در ایمان نیست  
عمارت بلند در راههای وسیع دارد و در هر کوچه ناله جاری و بر کناره دریا نیز واقع باشند کان منوچهر

هستند و در ملک بخاریه سی و پنج ملک سگسونی در توارج فرنگستانی بسیار شهر و نام دار سلطنت  
در روضه است مردم آنجا صنعت هزار هستند و باشند کان سگسونی دوازده ملک منوچهر شمال ایمان واقع نام دار سلطنت

نیز منوچهر و در آن پانزده هزار مردم دارند و در آنجا سبزه در طبرستان جنوب ایمان واقع و از دیگر ملکها ایمان  
خرد است باشند آن چهارده ملک منوچهر و در آنجا سبزه در طبرستان جنوب ایمان واقع و از دیگر ملکها ایمان

مردم ند که با فلسف و کثیر شهر اند و در آن یک نعل خرد است که این دریای ارین و سرحد و در  
واقع داخل در قلمرو ایمانی است در آن شراب غله و میوه با فراط پیدا میشود و مای و هیزم نیز بسیار و نام شهر

کلاش نیز این است و آب هوای ایمان معتدل و خوشگوار است لیکن مایل به سردی و در سر زمین ایمان  
غله با فراط پیدا میشود و در آنجا کاه میخاسر نیز می باشد و باشند کان ایمان ساده دل و جوانمرد و مشتاق و محب علم

می باشند و صفای رنگ جسم و نور چهره بسیار دارند و یک که در ولایت و یک که در ولایت و وقت تبار هستند  
و نیز مای شهر ایمان و آب و زمین و از رز و آب و از **فصل نهم در بیان ملک طالیه**

ملک پادشاه است که خلیفه پادشاهان دین حسیوت طوشت صد و سی و پنج کرده عرضش صد و هشتاد و پنج کرده در وسط  
دار سلطنت و مردم بود اکنون در آنجا کوهت پادشاهت ای پوشش معتدل و خوشگوار است و نام شهر اب در و من

چلیا و کندم شمالی شمس شهر و شکرد و غنیه در آنجا خوب پیدا میشود و نام دار سلطنت طالیه و مردم بخاریه  
کبری است و مردم طالیه مائل و مودب و بیکد ستاد اکثر در لذت جسمانی مستغرق می باشند مصروف و مطرب

شهر هستند و مردم آنجا است که زنان آنجا و شوهر میازند یکی شوهر صلی که شکفل ضروریات او است  
شوهری که برای شغل خاطر و حصول می باشد مسازند و اهل و عیال تعلق بشوهر اول دارد و اطالیه



[illegible]

فرنگستان چنانکه باید مرتبه نگیرد و بسبب یورش غنمان همیشه بر آن سیاهان تعلیم فریب باشندگان  
 ناقص و ناقص است طلبهای آنجا بر طریق آباوی خود تحصیل علوم کنند ایند ادریشان ترقی هنر یافته  
 عیسوی تدبیر مامل علم موسیقی هستند از آنها چند کس درین فن استاد کامل شده و در حکامات  
 انظاریه و کرد و در هشتاد و یک دم اند **فصل دوازدهم در بیان ملک روسیه**  
 روسیه وسیع طویش است صد و پنجاه کرده عرضش با فصد کرده و منقسم به چهار صوبه کلان اول روس و دوم  
 فنلند سوم فنلند چهارم پوئلند جمله سمیت شمالی ششده و اقل دس است فنلند که باین خلیجهای  
 ششده واقع است سابق در عمل مشهور بود اکنون در عمل دس ده جانب شمال دس بحر شمالی است و شرق  
 و جنوبی دریای آزال و غربی رود دنا در سلطنت دس بطور مشرق است که بسیار کلان در کنار خلیج  
 فنلند واقع مردم قریب یک دان شهر هستند کانات باشند کانشل زخمته یا سی چوست و عمارت عا  
 بسیار کم و کلانترین دریا های روس آنجا است که آمل نیز کونین از یک هزار و پانصد کرده جاری شده در بحیره  
 خزر میریزد آب هوای روس مختلف است بعضی جا معتدل و در ملک دس  
 سرد و در جنگل و در دس بسیار واقع در زمین صحرایی شد لیش است بسیار کم و در خطهای وسط  
 و بیش زراعت خوب میشود و دشتیای روس قابل تجارت پنبه بریشم و چرم و چربی و شمشیر  
 و شبنم و موم است در میان بسیار خوش مزاج و دلیر و خوش قد و صاف رنگ میباشد سابقا  
 بود اکنون در علم و ادب قی پیدا نموده و در روس نکستانی سه کرده در شخصت ملک دم هستند و در روس  
 اشیای پنجاه ملک پادشاه روس اختیار کلی دارد و خوشتر زیاده از ده ملک در شمار است و در وقت جنگ  
 آنقدر رفو از توران و قفقاز و گرجی و تاتار جمع شود که در حساب باید و سواهی آن چهار تانیه دارد و در  
 روسیان عیسویست و بر طریق یونانی و کلیسایی نیز هستند میان پوئلند کلی است پنا طویش  
 کرده و عرضش نیز صد کرده و جانب شمال و شرقی پوئلند با حد روس پیوسته است و جنوبی با کستان  
 و انظاریه و غربی با حد پرورشیه و ایلمان اتصال دارد و پوئلند و میدا و جیل بسیار چراگاه خوش  
 دارد و آب هوایش معتدل است نام در آنجا حکومتش از زرتشت اجناس پوئلند قابل تجارت چرم و  
 و پنبه و شبنم و موم و فلک که زمین را کنده بر می آرند و باشندگان پوئلند خوبصورت و خوش قد و متوسط  
 و در خوش کشش جری میباشد لیکن زرد و ست و از پسران غور بسیار دارند و مردم زرد و ست

علم نمایند و شمار است و هشت لک هستند از آنجمله سیست سه لک مقلد رومی کلیسائی و پنج کلیه یهودی  
 و در عمل پادشاه است و سابق بود و منقسم چهارده ضلع بود و در هر ضلع امیری فرمان بود و  
 پادشاه و شاهی بودند در خاندانی خاص بود و چهار پادشاه آنجا وفات می یافت پادشاهان فرنگ  
 سواد و سپهر و کلاهی که در آنجا میفرستادند امرای آنجا یکی را بجزیره کرده بر تخت می نشاندند و  
 بود و دیگر شاهزادگان در حجت بدیدار خویش میکردند و پادشاه آنجا یک لک و هشتاد هزار سوار و پست  
 فصل سیزدهم در بیان ملک فرانس فرانس بلیکست و وسیع و بسیار آباد و در میان  
 اسپین و جنوب دارند و غربی آلمان و شرقی انگلند واقع و کاشش و کوه و رود و در چهار لک هستند  
 طولش و عرض و دشتها و کوه عرضش و دشت و پناه کرده و آب به پیش فرحت افزا و معتدل است  
 در پیشش جدید و زرخیز شراب آنجا بسیار لطیف و بار چو ایریشمی نهایت نفیس نام دار سلطنت  
 فرانس پادشاه است که در کثرت آبادی و کثرت شهرهای فرنگ ریحانی دارد مردان فرانس حسین از کثرت  
 و رقابتشان خوشتر و رخشان ایشان چنانکه در شهرت انگلش و کثرت حلقه طلایی زیبا در کثرت  
 سیدارند و زمان فرانس که چه کشیده قامت و گرد اندام سر از انگلش هستند لیکن بطلا حشم  
 زبان انگلش شنیدارند و جلد گوشتیز و زنده و صوت و حاضر جواب اند کلان دریای فرانس در  
 سین زن هستند و ناهای نیز با فراط اند که برای آمد و رفت کشتیها کنده شده و اهل فرانس بسیار در  
 و شجاعت مشهور بسیار لاف زن و مائل حرفت و صنعت و رقص و تماشا می باشد و اکثر مسیحی اند  
 و بعضی بر طریق رومی کلیسائی هستند سابق پادشاه فرانس اختیار مطلق میداشت لیکن از عظمی  
 بطور انگلند و یونان خاص و دیونیسام حسن و عیال مقرر شده قوانین عدالت ایشان بسیار  
 مفصل و درست میباشد و نیز دیگر ممالک و جزایر در تحت حکومت فرانس اند از آنجمله نائز و بگو  
 و گاد و آنجی که در غربت الهند هستند و پانژی جزیری که در هند و رستان قریب هستند فرانس بر ساحل  
 بحر هند واقع است و جزیره نوآنگل که در بحر هند است اهل فرانس بجايت شیرین زبان و بسیار  
 متواضع میباشد و در جواب مخاطب لفظی و نه را با لفظی که مرادف صاحب است استعمال  
 نمایند بلکه آنرا جزو لفظ نه و آری دهند و نشان دادن راه بغریب و دلالت او بر قدر و ریاست پادشاه  
 می کنند و آنرا موجب عناهی حق میدانند و با ایشان مطلب آنکار و تفصیل آنرا گفتند



گوید که باقر قسطنطنیه از اختلاف منزل و طعام مخاطب سخت کردم نه بخندیدند و بخند ان روی و بشاشی جدان  
 که موجب بیخ من بود بیان کرده تسلی دادند و کثیر القشاطر و لیر طولی اند و بسیار زحمات کشیدند  
 زیرا که در کوی بازی و امثال آن آنقدر محنت تحمل که می آید و تا به قنات از آب سرد و کوه به کوه  
 که غیر ایشان در وقت ضرورت هم تواند کرد و بر خلاف آنکه کشتن از صفات مذکوره به کوه به کوه  
 در این مسائل و در فایده کمالش معلوم خواهد شد لیکن غیر آنست که در کوه به کوه و کوه به کوه  
 ادوات میمانند و از کوه به کوه کات شانه تر نشوند و در پی چاره و تدبیر نمی آیند در میان فرشتش و آنکه  
 بحری از دریای شور واقع است نسبت فرشتش با آنکه کشتن نسبت تو را در آن بایر نیست از سلف میان  
 پادشاه آنکه کوه و پادشاه فرشتش بدل می آید فصل چهارم در بیان آیرینند آیرینند  
 جزیره است متصل جانب غربی آنکه کوه طوشن و در حد و شهرت و دلیل عرضش یکصد و شصت میل  
 منقسم چهار صد به شرقی که منقسم به قسم بیازده ضلع جنوبی و با آنکه منقسم به ضلع جنوبی  
 کات منقسم به شش ضلع جنوبی که منقسم به شش ضلع جنوبی و با آنکه منقسم به ضلع جنوبی  
 و در بندرهای آن ای ارباب تجارت بسیار معین است با پادشاه علیحد سید عت اکنون در  
 پادشاه آنکه کوه است در آن حکومت آن شهر و کوه است که برب شور در واقع آنجا نائب  
 پادشاه آنکه کوه است و از دلیل است خانه ها بعضی از سبک است که بشیده که بغیر آن که یک کوه  
 به کوه اند و اکثر از خشت که طرف بیرون خله های با یک ز آبک و خشت نمودار است اندرون بنفید  
 و در جنب کوه اند و اکثر چهار طبقه درجه برای خوردن طعام و حاضری بالا خانه اول پرانشین زمان  
 و مجلس شب و دوم برای رخت خواب صاحبان خانه سوم که سقفش از تخت های سنگی است که از کوه  
 در طول و نیم در عرض می باشد مثل کپیریل بسیارند برای نشیمن چاکران زن و مرد و نهادن غلغله  
 است سواد در بلن بسیار سطل و با صفا و دلگشا است و باغات موزون که اکابر شهر در موم و کوه  
 آنجا سیر می کنند و هر روز برای انساب هوا می آیند آنجا بسیار است و وسط و بلن در دو خانه بسیار  
 غلطان می کند و دو و پل از سنگ مرمر ساخته اند و اکثر مردم آیرینند که آیرینش گویند و قلعه و کوه  
 به بیرون و آن قلعه پوب اند و قلیلی بر طریقه آنکه کشتن که خارجی و فیلسوفی گفته می شود و از بی اعتد  
 در آنجا بسیار است که بر کنار اند و بصفت جلالت و تهور و کثرت خرج و دهانی و کثرت دلی

اینک در اشکاک تفوق میدارند اگر چه در زمانت عقل چون انگشت نیستند لیکن در دکان  
 اینک در دهی راجه از پنهان زمان آیرشش اگر چه حسن سلیقه زمان انگشتش آن داد و احسن چشم و مو  
 حسن فرزند و نیز چون از زمان اشکاک در حسن قامت و گدازد امی نمی باشند لیکن عمو با هر پنهان  
 حسین و سفید رنگ تر از آن هر دو دست و گرمی جنس و چرم و خرم بسیار دارند و اجناس آن بسیار  
 تجارت پارچه های سن است که از نخیست که رنگ بسیار نامی شده و در هر دو و در هر دو گوشت نمکین  
 کلان هنرهای آیرنده شش رنگ و از هر دو و در هر دو فصل با نر و هم در میان انگشت که هر دو  
 اکثر تر نیست متصل جانب شمالیست و لایته است اشکاک کنند که آنها را و بیال بسیار میدارند و  
 و انگشت از آنکه که در تواریخ قدما بسیار نامدار است منقسم سی و سه ضلع طولش و صد و هشتاد و سی و شش  
 یکصد و سی و سیل سابق پادشاه انجا علی بود اکنون در عمل پادشاه انگشت است نام کلان ترین  
 شهرش از بزرگ است باشند کلانترین است که استند بر پهنه کار و دیانت دار می باشند و اشکاک  
 منقسم بدو ناحیه شمالی که فراز گویند و جنوبی که شیب نامند و هر سه ولایت انگشت و اشکاک و اشکاک  
 را بر طایفه گویند طول انگشت صد و شصت و شصت میل و عرضش دو صد و سی و سیل و یک و سیل  
 نصف کرده است منقسم به شش ضلع غربی انگشت و از آن است طولش یکصد و چهل و سیل و عرضش  
 پنجاه و سیل منقسم بدو از ده ضلع که جمله پنجاه و دو ضلع باشد و غلش هفت کرد و در هفتاد و پنج ک  
 و برای مصادرت خاص پادشاه یک کرد و نیست که باقی برای حفاظت ملک اجرائی تواند سلطنت  
 ضلعهای جنوبی انگشت بسیار زرخیز است در انگشت بارش تمام سال میشود و هر روز دوسه گری  
 بسیار دارند و از هر زمین مسکن بر میماند و در زمستان برف می افتد و در تابستان قوی بیکل با فراط  
 می شود و در انگشت هر جا که شهر است سه شهر متصل یکدیگر است و با وجود پیدایش گاو و آن قلعه  
 از مسلمان نمایند نام دار سلطنت انگشت کنند است که جنوب انگشت بر ساحل دریای طالش  
 در ضلع دیگر واقع عرض دریای مذکور برابر گنگ است اسیات است و در شرق نام دار است  
 که بدان جهان از وی بسیار است و در شرقی باشد دوم سکناهای تجار که مرکز است دولت الوداد  
 سوم خوانی بزرگ روزی ده خاک و کز و بزرگ خور و بزرگ بر افلاک و بهر سه نام کنند بر گمان

فزون از بخت و پارسش و در دهنده آنها شهره انگلند کی طاعتش دوم سوزن سوم بدوی  
بهمه و خیمه فرسی ششم برشت و چند جزایر متصله کرد و پیش بطلان که باشند کانش کم از یک  
هستند در عمل با و شاه انگلند است و بعضی بلکه از شهرش حصه های عالم در حکومت است  
مثل هندوستان و ملاکه و جزیره هندوستان و دیگر جزایر بحیره و در آن جزایر کشتی های  
زیاد است و در آن شهر بندر عسکر و قلعه گیتی در آن جزایر شمالی کانا و کبر آور و نویر نشو و نویر  
و نویر نشو و نویر نشو و نویر نشو و نویر نشو و نویر نشو و نویر نشو و نویر نشو و نویر نشو  
و جزیره مالطه که در بحیره روم است و جزیره قنارک در وسط ایشیه جزیره نو تالند و نویر نشو  
و دیگر جزایر که تفصیل هر یکی در عمل خود ما خواهد آمد باشند کان انگلند شتین و مغر دار و شکیر و  
اکل و شرب میباشند و یک کر در و سیزده کت هستند و باشند کان اسکاٹ است لک و آیرلند  
شصت هشت لک مردم جزایر متصله انگلند یک لک و مردم شکر با و شاهی و چهاران جنگ  
و تجارت همه لک پس یکی مردم برطانیه دو کر و یک لک باشند و کر نوح ایشیه  
در آن جزایر بسیار است که از برای آن برده و زر لازم است در حال اعتدال بدین مثال  
است که آن خیمه های دوسیری بیکر و بیه دو عدد گوشت بیکر و بیه و سیر شراب جو که متعل بجان میست  
هم سیر بدو آن در انگلند بسیار قحط میباشد و غذای دماقین و غراب موقوف بر آن است که قسمی از کار  
است ایند از برای آن که آلودگی میشود و دماقین و غراب بسیار تکلیف میکنند اکثر کشتکار انگلند مردم  
و جو و شنگ است میان ایشیه و تونس هشت یعنی میوه تونس یعنی خانه یعنی میوه خانه که  
میوه و جگر نیزها خاصه که سیر در آن پیدا میکند و میوه سیر نیز در آن بهتر و بیش از وقت  
حاصل میشود خانه چون کپیر لیک خانه سازند که طرف پشت آن دیوار بخت و طرف دیوار چوب  
و شیشه دارد و سقف نیز از شیشه و چوب بند نیست در زیر زمین آن سوراخ است که از کف در دو گوش  
مقبور است آن آتش زمین را گرم کند و تاب قناب هم با عادت شیشه ها و چند افتد و چون بر  
فرمانده و هوای بسیار نیست در مای آنرا و کرده هوا بقدر ضرورت در آن گذارند و لا بلند دارند بنابرین  
آنجا از اکثرت برد محفوظ ماند و هوای گرم سیر پیدا کند و میوه گرم سیر که در آن کاشته اند بسیار آید  
و در آن جزایر کشتی که طالع صفا فی در سیر طالبی با تفصیل نوشته است بعضی از آن

بجا حال نقل کرده میشود و در فضائل یکی از آن کثرت آبرو و عفت نفس است بخلان اهل چین که با وجود  
 کثرت سال اطفال مجروح و طفلن بجز سی بی تا مل از سر جان بر میخیزند دوم صفت تدبیر و تناسلی بکالی  
 اندک که باعث آبرو و عفت بار قوم گشته بخلان دیگران که با وجود ثبات کمال بخیال باطل بیکه مثل  
 این دیگران نیستند تعلیمش می سازند لهذا بی قدری بخیل هستند بهر کثرت آبرو و عفت قوم پیدایش  
 سوم خوف ایشان در شکستن قانون و ستاده ماندن هر کسی بر حد خویش تا این نصیحت است  
 باشد هرگز از مرتبه خود نماند نشوند چهارم رعایت عقلای ایشان بر فواید عام و منفعت مضرت عام  
 که باعث آبادی ملک است پنجم میل ایشان با سخنران کالات که موجب سهولت کار باشد در نزد  
 توقف من شخصی از گرانی زغال اختراع دیکه دانی کرد که اگر بارچه کاغذی در جوف آن سوزانند گرمی  
 آنقدر ماند که گوشت دیک بپخته شود ششم شایسته مزاج و منفرداری ایشان بهر کثرت و عفت  
 نه پسندیدن طعام خوری طبیعت خود را همان سبکه به تنها خوردند خاک بران خورده که تنها خوردند  
 ششم کثرت اقبال ایشان طرز جدید را بکار بستن باعث انتفاع اهل حرفه است بیان آن  
 و تشکرش بیک عدم اعتقاد بملک معاد و میل ایشان بطرف فلسفه دوم غرور و اظهار عظمت  
 و موافقت بخت او یکصد سال سوم کثرت آرام طلبی و روز و شب ایشان منقسم است به دو قسم  
 کار و کمپاش دوم وقت فراغ و صحبت زنان در وقت اول مسائل از خجالت بیکه اگر وقت شغل  
 او را بشغف خود صرف کند طلب بر معاش او خواهد بود و در زمانی بترسم اینکه وقت بازی و خفا را اهل صحبت  
 است اظهار مدعای می تواند اگر منفعلی نشود اظهار نماید اطباء نتوانند کرد اگر مطلقا منفعلی نشود او را از  
 اشاعت دور داشته مرتبه دیگر در خانه راه خواهند داد چهارم زود برنج و نازکی طبع و عدم پرا  
 سخن مخالف مزاج حکیم الهی گوید البته این صفت بسیار ترش است زیرا که در وقت نیز بعضی اوقات  
 نوبت بختهای گران میرسد و هر کسی که این صفت دارد او را با دوستان عزیز و شیمی و دیگر فرقه من  
 او باشند پنجم خود بخوشی و قیالو گویا برای اندک نفع خود اگر چه ضرر بسیار دیگری است حکایت  
 گویند که چون لازد بهر گور تر شد اسب خسته که در جزایات نلک داخل نماید در آن بانجا رود و  
 گور تر بیگانه اجازت خواست او منع کرد و عذر نوشت که اگر چه عذر من صلاح وقت است لیکن من  
 عذر کینه است لازد بهر گور در جواب نوشت که اگر در خود غرضی بپوشی خفا کی باشد سخن ظلم

و هرگاه که بر خلافتی ظاهر است که شوق از قایم و وقت خطاست ششم که چنانچه بختان بایدار  
و جفت نام باشند هر آن قبل از مراد جت نزد حکیم الهی است که این طریق را طالب صفی  
تصنیف است ثابت کرده و الا متقاضی عقل همین است که میان هر مرد و زن که الفت نهایی است خود  
کلیج باید کرد چنانکه در فرنگ است بخلاف دیگر ولایات که کلیج بی موافقت می نمایند بنفسم  
و خودم خود را بی عیب و استن اگر چه خلاف آن بوده باشد حکایت شخصی از رفقای  
چهار بار از خوابیدن من چند میگرد و فراغ برین خوابیدن خود من خاطر آن منید و گفتیم آرام  
بنابر عادت در هر دو کس است لیکن سرخ در طریق من است نه در شما زیرا که دل من از جهت غریبی فارغ  
میداشد و دل شما در تنویرش گشاده و پوشیدن علاوه بر آن اگر ضرورت فرار شود من توانم که رخت و شما  
چگونه توانید که رخت گفت برین خواهیم که رخت گفتیم شرم است برین که رخت گفت اگر حسب اتفاق  
کشف برده من نبود چرا مو جبهه او شوی من باشد این مو صحن برای او جواب من بود قاعده  
کلیه انگشت است که از لطف باز نمی آیند اگر خلافت را می باشد ششم که شرف اوقات ایشان بر  
پیش کردن و در استن و حجامت غیر شاعری گوید ترک باطل گیرید و در نه سبب ایشان  
در کار داریم که شرف در کار نیست بیان زبان انگلیش زبان انگلیش و چپانی لباس  
درستی قامت صفای رنگ شیرینی کلام و حسن شکل و خوبی چشم و لب سادگی مزاج و شوخی طبع  
و نازکی ادب شیرینی حرکات لطافت موسی سر و باریکی کمر سر آمد حسینان چنان و دیکتای خوبان زبان  
هسته طالب صفهائی که در گذشت فته بود اکثر اوقات با زبان حسین گرامی خاندان عالی مرتبه صحبت  
و داشته غریبهائی شعر حسن ایشان در کتاب خود نوشته هر کسی را که اتفاق مطالعه کتاب طالب صفهائی  
از افعال و البته از غزلیها و دیگر واقعات که در آن کتاب مرقوم است بسیار مخطوط خواهد شد و که  
نوعی از تصویر که که گویا زخونه در انگشت تصاویر مضحک پر معانی که زبان انگلیش که گویا  
کلیش باینده افعال هر کس باشد بسیار کشنده و در کاهها و سایر ای فروختن و تماشا می زنند  
الانکار برای اظهار عیوب تحریف و زراعی پادشاهی موضوع است از آنجمله است قطعه تصویر دیدیم  
از افعال و ترفی و آخر کار هر شخص و حکایت و ترشش واضح کند و در هر یکی از آن  
کس که است تصویر است لیکن صورت یک شخص باشد که از تبدیل جامه ها و حالات بر او شاع

دیگر شده از جمله مردان حکام و قبیله ملک خود را که داشته برای ترقی اراده کنند می کنند بسیار خواهد  
 خراب محال است چون در حکام که خاتری بسیار است لهذا در راه بسوئنه های امیال یافته درخت انکه  
 سینه است خود را بخار و برای درخت ل خطوط می کشد از یک تفرقه دیگر تفرقه می برد بعد چند تفرقه  
 دیگر در آن حصیه طاعتان کسی نمود و از غایت خدای و رضا جوئی محل تمامه او گشته زری  
 حاصل کند پس بیانی در صاحب از اقرض نمودی داده متحمل میشود و در وجه دیگر تفرقه  
 کرده نزد دیوه زنی مالدار از انکشتن رسیده آنقدر خوش آمد او گوید که او را بشکاح آورده نام و خانان  
 پیدا کند پس برای دیوانی و برپای مستوفیان و اهل دفاتر افتاده در دل ایشان جا کند و بسی فزونی  
 حاصله حکام است بهارت کامل را مورد ملک بهم رسانیده بعد طی چند مارج دیگر بر کسی وزارت  
 پادشاه انگشته نشیند و وزیر مستقل آن ملک شود و ایرتسینه چند تفرقه در سپاه پادشاه انگشته  
 جا کرده از نجات و تهور خود طی در مرتب سرداری نموده مرتبه جبرانی رسد و در مجلس شریک  
 تیر و تلج بسی گفته قرار بجنگ پیشول که نوعی از جنگ است قیام در دوازده کار بجنگ است و آنکه گشته شود  
 و صورت فرقه انگشتن کا و زری کشند و جان و پول خواهند یعنی چنانکه گاه در بساطت و در دوزخ  
 می اندازد ایشان نیز بهمت بر اکل و شرب مصروف میدارند و فضول بسیار سازند و هر کسی که مناسبت  
 کند از پیش میزنند و قرار ایشان مثل گاو و درخت بی خم و چشم است و دو طریق دیگر نیز برای  
 اظهار عیوب زرا جاریست یکی اخبار که احوال هر کسی طبع نموده و مشهور سازند و دوم نقل که در ایشان  
 تازی و تماشای نقل افعال هر شخص بنمایند و کسی قدرت منع ازین طریقی خواهد است باشد خواه دروغ  
 نمیدارد و هر طریق پادشاهی از طریق پادشاهی انگریز تعلق بسبب جزو دارد و تا بهر سه جزو  
 بر امری متفق نمی نشوند آن امر جاری نمی شود جزو اول پادشاه است که اختیار در جمله امور دارد  
 حتی که گنگار گشتن بر آن قتل باز تواند داشت زیرا که وزیر عدالت فتوای قتل در نظر پادشاه میگذازند  
 اگر پادشاه خواهد عفو کند و انان اینصای حکم قضات که اکثریت بنماید جزو دوم و هم مجلس  
 امیر است که دیوان خاص گویند از جمله وزیر مملکت هستند و رئیس وزیر خزانه که تحصیل مال از افراد  
 و دولت که مجلس رعایا است و بیانش می آید و خزانه بکار مختلفه معیده اوست و  
 بودکالت پادشاه می نشیند و کسی را بطای خدمت کسی را بطای خطاب و کسی را بطای

و کسی بطعای خدمت کسی ابطعای مال شریک را می خورد می کند چون اجرائی امور در کار نیست  
 و طایر گشت تا کمان برانهاست بدین حیل خود را از شر عدلیان خود یعنی وزیران و  
 منصب از او باز داشت که متوسل وزیر امید و امر نصیبانند با قوت مینمایند چون پادشاه امر  
 بغیر فتوای از اینست اقدام کار نمی سازد بلکه حکام پادشاهی نیز که مخالف است از بهانه  
 عدم رضای پادشاه میزدند و عزل نصب امر نیز بدین بهانه تواند حکیم الهی در حقیقت پادشاه  
 مستقل وزیر باز داشت است و هم وزیر که سوا جواب بچیان و امور خارج از کنگه از ملکهای  
 باو تعلق دارد در این وزیر کمتر از وزیر خزانه و بزرگتر از دیگر است و پنج وزیر دیگر هر روز خدمت  
 پادشاه حاضر شده عرض امور متعلقه خود مینمایند و حکام بدستخط او رسیده نقش کارهای آینده  
 بشورت پادشاه درست کرده بوزیر خزانه میدهند که در مجلس باز داشت برده بعد مطار حضرت  
 حاصل نماید و دیگر وزیر عدالت و وزیر شریعت اگر چه در ظاهر مرتبه زیاده از دیگر وزیرانند لیکن  
 در امور ملکی و فعل نمیدهند طریق استیضای دیوان خاص و قسطنطین که کار خود را  
 در دیوانه میگردانند در دیار خود جمع شوند و در باب تنگی و بدی کار خود را بیکدیگر مباحثه می  
 کنند و در این کار رضی هستی یا نه اگر رضی است میگوید که رضی استم و اگر رضی نیست میگوید که  
 رضی نیستم و امیر پسرند نام هر یک امیر جدا جدا در کتابی با جواب می نویسند و چون از پرسیدن  
 و نوشتن فارغ شد آن کتاب می بیند اگر نامه های امیران رضی شده زیاده از امرای ناراضی شده  
 در کتاب می یابد انکار در آن مجلس حکم اجرا دارد پس هیچ امیر معظم برای این کار مقرر اند که  
 پادشاه رفته عرض میدارند که برای اجرای فلان کار مجلس امیران رضی گشت خبر  
 سووم که خستیار کلی در امور پادشاهی میدارد و پادشاه است که بفارسی عمده الرعایا مجلس  
 رعایا گویند مجلس عمده الرعایا که از نگارش پادشاه است که عبارت است از ششصد  
 و پنجاه و هشت و کلای متین عقل صاحب میر که رعایای پیر و پنهان طایفه یکبار در هر هفت سال  
 برای شستن درین مجلس شستن آبروی سلطنت خود را بدین تفصیل از مجلس  
 است و در آن روز که در آن مجلس و چهار و از شکاات چهل و پنج و از آن روز که در آن مجلس وکیل

و طریق صلاح پسیدن رضا کردن در مجلس محوره العایا بر جهان پنج است که در مجلس امیران معظم  
نیکویش و با محله و کلامی نیکو و صفت ماه در بازار ملت هوس که مکانی در وسیع افضات مجتمع شده  
نقش خرج سال که بواسطه وزیر است شده می بیند اگر پسند عقل است بر همان وضع و الا بعد  
اصلاح قسایری برگردن رعایای می اندازند صلح و جنگ که برای جدید موقوف بر پسند و رضا  
همین فرقه است هر چه در خاطر پادشاه و امیر و سایر عقلای انگلش طریق آید و تکلیف و تکلیف بکنان  
ساز بازار ملت می یابند که بازار ملت پسند کردن را خراجا بکنان بر وجه خود میسر بعد از آن  
پادشاه و امیران کار است و بواسطه ایشان تمام شود و خرج اگر فضولی باشد در مال و خوب آیند  
مجر کنند و قتی که کار برای عمده پیش نیست در از دانی توجیه اشیا و قاتل های جزوی که خوب  
فوائد عام است سخن گویند جمله خویشین ریاست ملک لشکر و تجارت و عدالت ساخته بازار ملت  
است حتی که در دو گننه کاران نیز ساخته بازار ملت است و تعلق بشهرت ندارد و مجلس  
بازار ملت بجزو شهری تعلق و هیچ کار را وزیر و وزیر نمی گویند و ذکر شش گذشت  
و امیر که در آن کمیته کمیته خجسته کثیر از تجار کثایان انگلش هستند که هم مقام کار  
زیر خود را پیشتر چند کس از قوم خود برای تجارت بنده داده از پادشاه اگر زیر فرمان رفتند  
مادیکه اگر زیر تجارت بند وستان نکنند و برای حصول همین فرمان چند ملک رویه سالانه پادشاه  
اگر زیر امید بند و غیر اجازت یافتند که در بند وستان هر جا که تواند قلچیات سازند و سپاه را  
حفاظت نکند و دارند و هر قدر که ملک بند از جنگ صلح بدست می آید موافق آن خراج بخزان پادشاه  
رسانند پس در غنائم فتوحات و محاصل ملک بند نیز که با اتفاق رود او همه شریک شده و چون  
بعضی از شهر کاصه خود دیگر می میفرستند و برخی بی گذشتن و ارث می میرند و از سالم  
تصاریف زمان تغییر و تبدیل از اوضاع کمینی اکثر و میدهند و جماعت فوری کاری آیند  
در حال آن چند کس مختار کار که در کزان عبارت از ایشان و عدد آنهاست و چهار است  
تغییر یکبارگی روی میدهند و از نسبت چهار عدد کم نمی شود و مدت عمر آن کار بر دو گز باید ارماندونی  
و اثبات تصوری عظیم عزل نکرد و بعد مرگ و شش و شش است کمینی بشورای دیگران  
بنابرین کمینی ایست جماعت را بجز یافتن حصه که بعضی وقت شل سالانه



پادشاه بعد از کثرت اخراجات هند موقوف میشود و مشورت تعیین دایرگز مدخلی در کار نیست بلکه اکثری  
 از آنها آنقدر فرومایه اند که بلاقات نواب خویش یعنی در گران رسیدن نمی توانند از جمله این است  
 و چهار یکی را چیرمین می گویند که کسی لشکر بکشد این چیرمین مدت یکسال رئیس است و دیگر  
 مدار کار یا تا آخر کار سال بزمه او است و دیگران را بجز مشورت دادن دخلی ندارد حال دوم  
 چیرمین بمشورت و چهار بر دیگر می یابد بیشتر از این است و چهار بسبب عدم  
 قابلیت تمام عمر آن منصب نرسیده اند و بعضی بسبب کثرت لیاقت شش بهشت و نصیران  
 کار پرداخته و یکدیگر پس چنان هستند که تا چهار پنج سال متواتر آن کار بر ایشان قرار یافته بلکه  
 حاضرین است چهارم روز غیر یکشنبه در اندیشه میروش که عمارتی عالی شاهانه مخصوص اهل  
 دایرگز و دفاتر ایشان و محافظت احوال تجارت در شهر سطحی ساخته شده و دایره دیوار بر  
 آن تقدیر یک میل است جمع آیند و در سر انجام حراج ناسان خویش پیش گوید و آن سنده غور  
 و در ایشان راجی زده امری قلم دهند و دیگران امر حضور لازمی که از طرف پادشاه  
 بر طاهر کرده اجازت اجرای آن خواهند اگر او رضا کرد آن امر جاری می شود  
 و توقف مانده چون دایرگز آن همه از جنس تجار در عایای از گلنده اند و قع و عظمت ایشان  
 در نظر آن لار که از امرای پادشاهی است نیست بنا برین مدار کار می یابند همه بردست است  
 و این امر بعد چند سال بعد و ضوح مقابح نانبان کپنی در سنده بعضی نقسانی و خوف بدنام  
 کردن ایشان قوم انگلش را در ولایات اطراف تجوز دیوان عام و حکم پادشاه معین شده  
 معین نانبان کپنی بقوت اهل کاری و بیانه عدم فرصت در طلب بخت بر کارهای مخالف  
 کند تا بلیست اقدام می نمایند چون خبر در گذشتن پسر انگار بلخ می کنند و شوری در آن  
 برده کاهی رد میکنند باب چهارم در بیان افریقه مشتمل بر شش فصل  
 فصل اول در بیان افریقه مشرقیه از طکان حصه ای عالم است شمالی افریقه  
 مشرق و مشرقی افریقه غربی اقیانوس جنوبی بحر هند و افریقه از مشرق مغرب دو  
 است و از جنوب شمال و از غرب و اکثر مواضع افریقه قریب و ربر  
 است از نیمت آنقدر گرمی باشد که بر او است نتوان کرد زمین سواحل و اطراف آن

سه حاصل زر خیز است و مسیوه های آنجا نهایت خوب لذت میدهد و در بناات عجیب و غریب  
 و در افریقه چند صحرائی گلاست که آب مطلق ندارد و در یکستان با فراط است اگر هوای تشنه و زو قافلهها  
 در یک پنهان شوند از آنجا طول یک صحرا بگذرند و در آنجا میل است و عرض چهار صد میل  
 باشند کان افریقه حبشی و بت پرست اند و با مردمان آنجا بحیره روم و بحیره قلمزم همداستایی  
 ندارند آنکس که باشند کان هر دو بحیره مردم عرب فارس و شام هستند که در آنجا آمده آبا و تشنه اند  
 دریا های افریقه یکی نیل است که در شمال افریقه واقع و از جبال قمر برآمده و در هر سال در آنجا  
 جاری شده در بحیره روم پیوسته است و از سیلانی و طغیان نیل در ارضی شیب کشتکاری خوب  
 میشود و دیگر که در وسط افریقه جاری است و باقی دریا های افریقه سنگال و آرانج و کاننیه  
 و زیتیر و عظم جبال اطلس و جبل قنوس است که آنرا حامل الارض میگویند سلسله این کوهها  
 بحیره روم و نیل است و دیگر جبل قنوس از بحر اقیانوس تا خلیج عرب موازی است و در نهایت  
 مغرب افریقه است و در آنجا نیز واقع جنوب کینب که یونان یونانی خوب مید و تنقیر است  
 و این هر سه کینب در افریقه بسیار شهر دارند و جناسل افریقه قابل تجارت است  
 و در هر جا و غلام و کنیز جانب شمال افریقه بزرگ که متصل بحیره قلمزم است و مصر و تونس و الجزایر  
 آن کینب مید و مغربش ساحل گیشینیه و در وسط و شرق و غرب مسکن حبشیلان است که فرقه های  
 ایشان جدا جدا هستند از آنجا بعضی مثل حیوان مطلق اند از ادبیت تعلیم صلا بهره ندارند و بعضی کم  
 و بیش طریق حکومت و پیشها میدانند و از بنودن خلیج دریا که قابل آمد و رفت و باعث آسانی  
 سفر باشد حال وسط افریقه دریافت نشده بعض مسافران رحمت کش برای اکتشاف حال در افریقه  
 رفته بودند مگر از مخالفت آب هوای گرم آنجا و از دست مردم وحشی صفت آنکس زنده نماند  
 حال از بنیان حال آنجا معلوم شد سی و جانب شرقی و غربی و جنوبی از سواحل افریقه در عمل  
 از آنکس و دیگران است و جای که پیشهای تجارت میدارند بخالو ضح فی النقشه الافریقیه  
 و روم در بیان یمن ولایتی است در غایت تراست در جنوب غرب واقع بقینس فی ازاد  
 یمن بود که از نهایت حسن جمال و راحت و شلیمان است و در آنجا خود آورده و  
 شهرهای یمن صغیر است که بحسب لطافت و کثرت آبادی و فراوانی است



ولی اعتماد و سنگدل می باشند علی الخصوص ایشانند که بسیار ظالم اند و شتهای طیار ساخته  
بر چهارات عیسوی تاخت برده مردان و زنک را گرفتار می سازند بعضی اخواجه سدا کرده بر اصل  
مخلات شای نمایند و از بعض محنت شاقه گیرند **باز** از آنیکه دارند بار با سلاطین و بزرگان  
از چنین محکات ناشایسته آزرده شده پادشاهان و بزرگان را آفتابند تا بایستند کان آنچرخس  
ازین قیدی باز آیند لیکن مردم آنچرخس تا یکینی و سال از حرکت باز ماندند و در هر شیوه قدیم و  
اختیار کردند اجناس بزرگ قابل تجارت صنف و بهای صابر و رنگ است ابل بر برنده بیهوشی  
میدارند و یک کرد و نو دکت شدند **فصل چهارم در بیان ملک مصر طو شش سه**  
کرده عرضش یکصد و بیست و پنج کره شمال و جنوب دریای نیل آبادان و گردش جبال واقع  
و ملک مصر ازین شهر است که در زمان پیشین آنرا میدای علوم و هنر میسند و شهر قدیم و عمارت  
و تصویر و یکصد که تا حال **مصر** از مشا به صفای و اندازه آنها تغییر می شود و  
نقشه است در شش حصه که در آن مصر بزرگ دوم مصر است سوم مصر و مصر کوچک که در آن  
جنوب واقع و مصر است بطرف شمال و اوسط دریان هر دو کان شهرهای **مصر** در آن  
و در آن و در میان هوای مصر بسیار گرم است و ناگوار و زمینش بسیار زرخیز زیرا که طلیانی نیل  
باعث سیرابی و سرسبزی آن ملک میگردد و باران در مصر نمی بارد و اگر در سالی بار قطره افتد زیرا که  
جنوب از تری زمین که از طغیان نیل میشود و رطوبت حاصل کرده و اگر باران بر افتد رطوبت  
دو چند شود و جنوب فاسد گردد و اجناس مصر قابل تجارت برنج و قهوه و غلام و کینه در کتب قدیم است  
که درخت بلسان فقط در موضعی از مصر میشود و اکنون ناپید است و از ثنقات مسجوع شده که در حاکت گاه  
از صفات بیکال مردم کوی روغن بلسان درنی کرده برای فروخت می آرند و گویند که روغن  
بلسان است شاید آن درخت در آن نواح پیدا میشود و در مصر اکثر مسلمان هستند و بعضی  
نزدیک پیشه تجارت میدارند و از طرف پادشاه مردم حاکمی در مصر میاند آنرا پادشاه کوه  
باشند مصر کابل و جابل و برکین و کاذب و از تمام صفات انسانی دور هستند و زمان مصر در  
کردند ای و رستی قامت و خوبی چشم آن واد **مصر** کل سر آمد نسوان روزگار  
و در تاریخ مصر اول عهد فرعون و دوم تسلط نخت **مصر** غلبه فارس میان چهار مصر

یونان پنجم دست برد و میان ششم قح مسلمانان فصل پنجم در بیان ملک کوبه و پهنیه  
و گیتی که حبش عبارت از آنهاست از به ملکیت سبع مین مصر و پهنیه و افغ  
هوایش در غایت گرمی است آنچه در میان حاصل میشود سابق در آن ملکش قبل بود و اکنون  
سند است اهل کوبه چند فرقه اند و یکی کوی دارند میان بیسان ایشان چنگ می باشد ملک  
بسیار به و خرم است باشند کان سنگدل و دغا با به شل حیوانات باشند میان ملک پهنیه  
پهنیه ملکی است کمان و قدیم متصل به قلم جنوب ملک کوبه واقع نام دارد السلطنتش گفته اند است  
باشند کان آنجا دین عیسوی قبول کرده بودند مگر بالفعل از حکام بنجیل و رافاده اند و اهل پهنیه  
جابل و دوسوی و وحشی هستند در میان ایشان دستور کرده است که برود و دعوت بایکدی میگوشت  
خاتم بخورند و در سفر بوقت شدت جوع گوشت جانور زینت دارند و بر زخم مرهم نهاده جانور حجرج  
را میدارند و میان ایشان در شکار مصروف می باشند در آن ملک در آن ملک عرب است  
فروان را پهنیه مخلوط عربی است پادشاهی آنجا شخصی است مگر پهنیه عرب است سر زل باشد  
پهنیه گیتی ملکی است غربی افریقه بر ساحل بحر اوقیانوس جای یک بجزند که در طرف  
ایستایل کرده واقع است طولش نهصد کرده عرضش یکصد و سی کرده و مردم آنجا بت پرست است  
این ملک از بروه فروشی بسیار مشهور است برای بازار دهنن باشند کان این ملک را ازین کسب ام  
و نیز برای تعلیم تربیت ایشان اگر زبان و اهل امر که در گیتی دو شهر آباد کرده اند نام شهر نگرین  
شیر الیون و نام شهر امریکه کتیریه است فصل ششم در بیان ملک کفاریه ملکی است  
بشارش بی است طولش صد و نود کرده عرضش صد و سی کرده آنجا ملک مملوک است  
مردم آنجا بت پرست هستند سابق در تصرف باشند بود اکنون در عمل بت پرست و در آبادی  
کرده است و لطافت آب و هوای تمام ملکهای افریقه ترجیح میدارند در آنجا حکومت کفاریه کتیریه است  
کس المبارک نیز کوبند و کتیر در ملکها بسیار اند و کتیر امید در انتهای جنوب افریقه واقع است  
آنرا قوم کوچ که باشند کان نیز کمال اند آباد کرده بودند اکنون در عمل شاه آنجا کتیریه است در تاریخ جنگا  
خان را که این کتیر را از نجریت کتیریه که سابق پادشاه نجریت کال چهارزی جانب افریقه فرستاد  
نجریت بسیار هرگاه که چهار نجریت رسید آب هوای آنجا دافر بود و لهذا مردمان چهار که از













برگردان او چند و پاسبانی بر گردن او نهند و اگر نیکو خواهد که از گردن خود جبین از روی او را ببرد  
دختر با یکدیگر کنند چنانکه آدمی با دو به منها امته سرهای ایشان سر مردم است و ابدان ایشان ابدان  
حیات منها امته در جزیره جاوه که در میان بالون اشقر و ابدان ایشان رسیده و روی  
و دهن و چشم ایشان بر سینه ایشان بود که در بحر میزند در عمل نگریز است این قوم بسیار هستند  
و اکثر زبان جاوه را جاوه گویند چنانکه مالک رب را مالود و جزیره جاوه بسیار گران است و جاسوس  
آنجاب یار پیدا شود و طفل سیاه و کبابه اکثر حاش در ابتدا ای و صاف که در میان حال  
بقا قان که بر چین دست یافت و فخته است منها امته آخری روی ایشان چون روی انسان نیست  
و بدن ایشان چون بدن کشف و سری دارند و منها امته که ایشان زنناس می گویند  
مثل آدمی بود که اورا از فوق تابش نگاه بدویاره کند یک نیمه سر دارد و یک نیمه روی او یک چشم  
و یک دست و یک پای چندی تنیده و آنرا در میان است و از آنجا که می بیند و نا طبق  
باشند در حدائق الاقالیم است که شکم زبان تازی هستند چه از آنجا که می بیند و نا طبق  
باشد که یکی را در پیش گرفته اند و کشنده تا بخورند که از صیادان گفت که این سنسنا  
است پس دیگر مرد خشی بود و گفت که ادپیوسته چیزی تیغ زاده را نیز از درخت زیر آورده  
و بگذاشت صیادی گفت که اگر این سخن بگفتی که بتار شدی کنسانی دیگر برداشت بود و گفت که من  
باری سخنی نمی گویم تا گرفتار نشوم و از نیز گرفته فصل سوم در بیان حیوانات عجیبه  
منها و ابته در بحر چین آنرا آب مشک گویند از آب میردن هر سال دقتی معلوم بر شکل آهو  
باشد و دو ناب دارد مثل ناب فیل و نوک مردم آنرا صید کنند سر او مشک باشد منها سمکه  
در بحر چین رویش مثال روی خنزیر باشد و بروی فلسی انبوه و دمش یک طبقه از لحم و یک طبقه  
از عظم بود و در بخش مثال فرج زنان منها سمکه در بحر چین بمقدار یک گرز چون از آب میرد  
آنرا خشک سازان محل سازند منها و ابته در جزیره چین از جزائر بحر هند اصغر اللوان  
بر شکل فیل بود بر سر او قرنی سیاه و نامش معراج است هر سباع که آنرا ببیند از او گرزد  
چنانچه در بحر هند رویش مثل مرغی باشد و بران نقطه های سیاه باقی تن آن مثل  
سمکه طیاره این سمکه رنگ باشد و شب زد دریا بیرون می آید

می برود مثل مرغ و گیاه می خورد و شکام طلوع آفتاب زیارود حکیم الهند از مردمان چهاریکه از کلکته و غیر  
آمر قوت میدارند و سایر ایشان بر دریای هند می باشد حال ماهی پرند پر سید گفتند که چو ب خط  
استوار در بحر مینداین ماهی با فرط است و حکیم الهند از مردمان چهاریکه از کلکته و غیر  
بر می آید و جای که گیاه در دریا می رسد باشد مردمان و هند که آن جام بر هر قع ات ماهی است و  
سمک که در بحر فلزم چون آنرا صید کرده گذارند بر خشک شود مثل پنبه که رسیده از آن جابه افتند  
و جامها که از آن ماهی حاصل شود عزیز و گران بها باشد و آنجا واسکی گویند منها سمک که در بحر  
زنج آنرا بال گویند در بلندای و جسامت مثل کوه باشد و در طول چهار صد و پانصد کر کلان تر از جاکو  
در بحر باشد حکیم الهند گویند که بال خرد را صید کرده از دروغن حاصل نمی کنند و در جسر بر  
آنکه زبان آن ماهی است و در بحر و دریا می باشد و در بحر و دریا می باشد و در بحر و دریا می باشد  
می باشد و در بحر و دریا می باشد و در بحر و دریا می باشد و در بحر و دریا می باشد  
بقدر سه روز و نجات برود کار و بر او کارگر نمی شود و پوست آن از پوست  
چون لحم و دنبه است حکیم الهند گویند که از قدرت صانع کل بعید نیست که چنین حیوان را  
سابق حکیم الهند که بعضی سخنها خلاف قیاس می شنید باور نمی کرد لیکن از وقتیکه بر آن مظهر این  
کلی شد هر چه خلاف قیاس می شنود ظن میکند از قدرت صانع باشد از آنجمله در فساها می شنید  
که شخصی سفر کرد و جایی رسید که آنجا یکروز برابرشش ماه و یک شب نیز برابرشش ماه می شود و مردم  
آنجا از قبیل دیو باشند با خود گفت که محض افسانه باشد و قابل اعتبار نیست لیکن هرگاه کتب ریاضی  
مطالع کرد یقین شد که زیر قطب شمالی و جنوبی که اقصای زمین است آنجا در تمام سال یکروز و یکشب  
و شب می باشد و مردمان آنجا حشی صفت هستند چنانکه در خانه ضمن تقسیم ارض عتبار نمی  
مردم است و از آنجمله در روایات می شنید که تحت زمین نیز مردمان آبادان هستند و بقدر  
لیکن فرگیان سه صد سال میگذرد که بر چهار سو اکرشته جایی رسیدند که مغرب مشرق و مشرق  
مغرب کرد و آنجا ملکها و آبادی بسیار یافتند چنانکه بر اساسی سطح تحتانی زمین که معروف است  
دوست در مقاله دوم خواهد شد از آنجمله از این می شنید که دو فرد و شتری در



ابراهیم تمام هموزن زر میفرستادند و سالهای دراز برین منوال گذشت از نخبه ایشان بسیار بشمول  
 و مال داشتند و فرنگیان دیگر بر ترقی احوال ایشان حسدی بردند و حسرت میخوردند و قتی که حسب  
 اتفاق در سنه یک هزار و چهار صد و شصت و پنج <sup>و</sup> کلکتش بنیم کاف تازی و فتح لام و سکون  
 میسر و ترقی ای موحده و سین همله در آخر با شده و در آن سال که عالم و فاضل بود و از علم  
 نجوم و هیئت و هند و احوال دنیا و توفیق تمام داشت اول کسی است که برخواس سنگ مقبره  
 وقف گشت قطب ناساحت و بقا نیست قطب نامشخصی دیگر ساخته و کلکتش چکیم از آن مستفید  
 شده و در دریا جهات چار گانه را در رز و رشت با بر و تالی می کشتا ساسا شده و راه رفتن چنانست  
 نیست قیاس کرده که البته راهی باشد که از طرف مغرب بسواری چهار جنوب شده و در پهنه  
 می رود این فتنه لهذا منضوطا خود را با دلائل قوی بر اثبات دعوی خود بر کاغذی از پشت نظر  
 سر داد از آن جهت که <sup>مازود</sup> در خرج برای رفتن خود و پهنه وستان نمود  
 که که از آن امرهای قیاس نکرده بودند تصدیق نکرده و در پشت  
 کلبه بکترین جبر است چنانکه پس بر نادانی قوم تاسف خورد و نزد دیگر سلاطین  
 تصدیق نکرده و بعضی از جنل و رغبت کلکتش پذیرا نکردند آخر کلکتش از سفر بامی آمد  
 و نذر از آمد و رفت نزد سلاطین فرنگ بی زور و پشیمان حال گشته نزد پادشاه چین رفت  
 پشت سال در خد تشنه اند ز تشنه که عاقله بود دلائل کلکتش فهمیده از شوهر اجازت گرفته  
 جو امر خود را فروخته چند هزار سپاه بکلکتش روان شدن کلکتش بتلاش  
 پهنه وستان کلکتش با چهار تا در پی مقصود روان شد بعد چند روز مردمان بهر ای  
 که کاهی کناره را از نظر که آشته بودند ناگاه خود را در میان سمندر که زیرش بحراب و بالایش  
 سوامی آسمان ندیدند و ساحل زمین از ایشان ناپدید گشت و از جهات خبر نداشتند که  
 سمت میرویم و طوفان باد و تهاطم امواج هویدایم تبدیل و هر سان گشته با کلکتش  
 که ما را باز در ملک ما سانی و الا ترا بدریا خواهیم انداخت کلکتش گفت که در مرگ نمی ترسم اگر بگویند  
 کفیه کیست که شمارا بوطن شمارساند باید که روزی صبر کنید آخر مردمان بهر ای اند  
 طو غا و کر یا قبول که دند کلکتش روانه پیشتر شد و بهر ای نامه یافت مردم را بخوان

و عمریان بودند که کلبیس حیران شد و گفت که این جزیره باستان که برای آن تجلی جید  
 نیستی ندارد بعد از آن در جزیره اسپانوله از جزایر غربی هستند که بیان شد می آید رسیدن  
 بسیار آبادان و از جزیره یافت و در آن کشتی که عقیق رب بند وستان خواهم رسید  
 و مخالفان بخاک رفته در خدمت پادشاه و حرم یافت بار دیگر با همه جهل و بافت  
 مردم در آن شد اولی در جزیره اسپانوله رسید و سه صد نفر از آنجا که در آنجا و چند قلعه برای اشغال  
 و حفاظت مردم بنا کردند پس از آن بطرف جزیره که به جزیره کوبه رسید آن جزیره بسیار آباد و  
 معدن زر آنجا دید باشند کان آنجا بطریق مطلق است و چند کسان خود را آنجا گذاشته باز  
 با رسیدن پادشاه رفت درین حال دشمنانش او را بخود رانی و خود سری شتم ساختند پادشاه  
 جاسوسان نزدش فرستاد و کلبیس خبر یافته مزاج پادشاه معلوم شد و حساب جنگ با پادشاه  
 با رسیدن پادشاه رفت دیگر سال بر چهار سواری شده به پادشاه رسید و در آن جزیره  
 یافتن زر کنار امر که رسید مردمان آنجا سفید پوست و پهل سحر می کردند و در آن جزیره  
 با مردمان می نشستند و زنان آنجا حلقه می زدند و درین می نیز می آمدند و با و بی تو اضع بودند و زر  
 و در آن جزیره کلبیس در آن کلبیس نیز مخالف قریب با ایشان داد و کلبیس بعد چند ماه به اسپانوله برگشت  
 و درین اثنا پادشاهان دیگر احوال کلبیس شنیده بهار نامی خود بتلاش جزایر و دنیای خود فرستادند چنانچه  
 مردمان برنگال ملک برانزل و اگر میزان امریکه شمالی و امریکس نام شخصی سوداگر ملکه های امریکه جنوبی  
 پیدا کرد و کلبیس با تقدیر من اولی ملکه های نو پیدا کرد و مخالفان او باز بجهت پادشاه از جهت  
 باز برگشته رفتن کلبیس در جزیره اسپانوله بهوس ریاست و خود سری منگرم پادشاه او را طلبیده  
 و در آن فرستاد کلبیس در سینه کینه از پادشاه و شش عیسوی در حبس و از تدبیر ضایع آن همه  
 در آن قتل جنگ را تصرف پادشاه اسپین آورده بود و بعد از و حاکمان دست ظلم بطبع زر  
 و سرکه به اسپانوله دراز کرده و در چهار پنج سال شش ملک مردم آنجا کشته و از جان و  
 و مکان شکاری باشند کان اسپانوله را شکار کردند تا آنکه ویران شد به بیان تسخیر دنیای  
 و از طرف پادشاه اسپین شش هزار نام شش صد پادشاه و بهیروزه سوار و چند ضرب  
 و در آن جزیره نام زده در آنکه برای تسخیر آن جزیره کلبیس که از کلبیس و خوب ترین ملکه های آنجا

رسید که از بهار ز فرد آمد مکی دید بسیار کلاهی نهایت آبادان و در حاق وسط شهر عمارت پادشاه و رعایت  
نشان و آراستگی تعمیر یافته و ستونهایش همه از سنگ ششم کوناگون بساخته و کعبه های و دینارهای  
آن کاه از ملج کاری طلا و نقره های نگارنگ و غریب با نهایت زینت آراسته  
و پادشاه آن پادشاهی بود آفتاب پرست با نهایت شکوه و شوکت صد هزار سپاه هر وقت  
بیاض ارمی حراست و قیام داشتندی و هنگام سواری بر بخت مرصع کلاهی سوار می شد و همیکن  
عالیقدر و دوش بردوش خود می برد و باعث افتخار رسیدار نشند و آن پادشاه بعلوم و شجاعت  
و عدالت اقصا داشت و در شجاعت کوی از پادشاهان عصر خویش بوده و اکثر ملکه های اطراف را  
از در و روزه یک تسخیر کرده خلاق در ظل عاطفت آن پادشاه با سودگی و رفاه میگذرانیدند و  
افراد و لشکر و تیر و کمان کلاهی از سنگ یا خارهای ساخته و تیر تعبیه میکردند و دیگر نیزه و  
برجی باشند و از آن پادشاه  
نفسه را بر سر کلاهی  
و آن پادشاه ملک بوده و کلاهی بنظر آن قوم نیامده و قصه فرمانده کار با قور  
توب گفتند و علم قواعد جنگ یک مردم فرنگی زیاده از صد مردم آن ملک بود  
رسید اول چند کس از باشندگان آنجا بخواص و خلق پیش آمدند و سبب ضرورت از آنجا  
و بطور غیره حاضر آوردند رئیس فرنگی نیز با اینها قاضی و مدارا کرد و چندی آنجا سکونت فرمود  
با اجتماع خلایق آمد اگر چه آنکه بزبان ایشان نشناختند و احوال ملک نگوی رسید مردمان  
آنجا کیفیت ملک نگوی و شهر از آن کثرت آبادی و در خیزی و لطافت آب و هوای و قور و شیا بیان  
کردند از استماع آن فرمانده کار را خواشش تسخیر آن ملک در دل از یکی صد شده و مردمان آنجا از آمدن  
مردمان نو سفید پوست بکثر پوش در دل خود جاووزان عجیب و تفکک قیاس میکردند و نیزه  
و اخلاق فرنگیان که مشاهده میکردند با پادشاه خود گفته فرستادند که آنجا مسینه بسینه  
شنیده می آیم که این ملک مردست کسانیکه پسران آفتاب خواهند بود و مسخر خواهند گشت چنانکه  
این مردم پسران آفتاب اند که باین شکل و صورت باقی خواهند ماند و نصف اند و چون مردمان  
کلاهی چهار صورت چنین مردمان ندیده بودند قیاس خویش می گفتند که چهار جانور





[illegible]

بهتر عرابه بر برف بصیرت تمام میروند و در تابستان گرمی با فراط میشود خلیج دریا و غنای زر در کانها  
 است تختهای چوب برای اجازت و شکار و پوستین آنجا قابل تجارت است و کلان شهرهای کاناد و فرانس  
 است و در کانادا شیب یازگ که بر رود آنجا بر واقع سابق ملک کانادا در عمل فرانس بود و فرانس  
 آباد کرده بودند اکنون در حکومت انگلیس و حامی از طرف پادشاه انگلند در کانادا میباشند و وضع  
 انگلند در ایجاد دیوان عام خاص مقرر است در مقدمات فوجداری قوانین انگلند و در معاملات دیوانی  
 این فرانس جاریست در امور کشنوک و نو انگلیس و نو فیند لند بسیار  
 و کوهستان محض است زراعت بسیار کم و از شور و ریاضه اطراف این ملک است قسمی از بای می که  
 با فراط میشود شکار کرده و نمکسود ساخته ذخیره میدهند و سایر اشیاء میخورند زمین اطراف خلیج پهن  
 کثیرا و بسیار وسیع است آنجا سرمازیاده از ملکهای هندو و بدیش و استیسن آنجا بسیار میباشند  
 ایند ایند کوههای تاجران آنجا هستند و کوههای هندو و بدیش و استیسن آنجا بسیار میباشند  
 در میان صوبجات متحد و صوبجات حده در این سرزمین  
 انگلند و فرانسه و روسیه و آمریکا و چین و هند و سایر سرزمینها در این سرزمین  
 و بعضی از سرزمینها در این سرزمین و بعضی از سرزمینها در این سرزمین  
 یا از حکومت انگلند شمال صوبجات متحد کانادا و شهرستانی بجز قیاس و جنوبی خلیج اسکسکو و غربی  
 رود میسیسی در وقت عمل انگلند صوبجات متحد سیزده بودند اکنون بیست و چهار شدند زیرا که هرگاه  
 جنگی قطع شده آباد میشود صوبه نو قرار یافته شمال صوبجات متحد و دیگر در ویرین وضع شمار  
 صوبجات متحد زیاد خواهد شد و حکومت صوبجات متحد اجتماعی است یا باشند کان آنجا شخصی  
 مافیل و بدیه را از میان خود برای انتظام تا چهار سال مقرر میکنند و بعد که ششین میعاد دیگری را  
 در زمینهای رود و دیوان یکی اعلی دوم ادنی مقرر کرده اند طریق آن هر دو دیوان با دیوان عام  
 در این انگلند است میدارند مردم هر صوبه حکومت محلی خود میکنند یعنی یک حاکم  
 و دیوان در هر صوبه برین شرط مقرر میازند که مخالف شرع و طاعت ملک و ملت ایشان  
 نباشد و خود متفق شده این قوانین ملکه اری که موجب فاه کل باشد تجویز کرده می نمایند  
 این منافع و مفاسد ملک را از تقیر و فطیر میگردانند و از نخبه بسیار خوش در می بینند

و در دست حسن و مال دولت بسیار ترقی دارند حکم ایند که یک در طریق پادشاهی صو بجات متحده  
 و زبردست نموده اند اظلم و اظلام موقوف شده باعث امداد و آبادی ملک گشت بخلاف پادشاهی چین  
 و در دم و دیگر ملکها که طاکلی و محکومی آنجا است ایند <sup>مندان برزیرستان انواع ظلم و بدعت می سازند</sup>  
 و ملکها در این کشور نشوند و باشند کان صو بجات <sup>در دیندار می ستند و در تعلیم و تربیت</sup>  
 اولاد و صرف و انزاد و متکبر و محنت کش و زرد و دست بر تجارت و مسافرت بسیار مائل و در ساختن قشایم  
 کلبها و بنجینق نامدار هستند چنانکه از قبیل بنجینق نوعی استخراج کرده اند که بغیر آتش بار و کوله آتش  
 مسافت دراز کار می شود و شکل آن برین تیج است که بر غلطکی نامیده اند و از یک طرف در نال کوله  
 می اندازند و غلطک را میگردانند پس از حرکت غلطک گزیده بر کوله میسوزد و <sup>بانه نال برآمده کار</sup>  
 میشود و از همین قبیل شخص <sup>نمونه</sup> آگره از ملکهای هندوستان نقلی ایجاد کرده و به خیرتش و بارود  
 از اندک <sup>که در میر از خمی کند آب هوای صو بجات متحده شبانه</sup>  
 آتش <sup>در تینش تر خیز غله و میوه و تنباک</sup>  
 در این جهت و در این جهت میشود و کلان نه بایش <sup>پس و پو یکدیگر</sup>  
 نه بانی بسیار در آنها پیوسته و نیز چند ناله های عمیق برای آمد و رفت سوداگران  
 و غدی را نیز بسیار است نام دار حکومت صو بجات متحده و در شنگ کون است اگر چه <sup>در شنگ کون</sup>  
 و عمارات بلند نیست مگر برای سکونت مردم خاص و عام مکانات صفا و نقش بسیار از هندوستان و سیع  
 و بهت ساخته اند **بسیان ملک لوسیان** که کوسیان نامی است کلان مغرب و در میان  
 کسکو واقع اول در عمل چین بود بعد از آن در عمل فرانس مد و از سنه کیزار و هشتاد و سی غایم  
 بستر ضای اهل چین و فرانس در صو بجات متحده در عمل است و نام کلان شهر <sup>در این شهر</sup>  
**فصل چهارم در بیان کسکو و کلیف و تیریه و گوانگ** که کسکو سابق در عمل چین بود  
 اکنون کسکو و کلیف و تیریه در حکومت پادشاه مستقل است و گوانگ نیز حاکم علیحده میباشد و ملک کسکو  
 یک جزیره غاست در بحر الکابل و در چین کسکو و شترش بحر الکابل است و گوانگ نیز جزیره غاست  
 غرب کسکو و تیریه جنوب چین کسکو واقع شده و ایند برای ارباب تجارت بسیار مناسب است آب هوای  
 در آنجا کثیر بلغم و شکر است و زمین بسیار حاصله و انواع اثمار و ترکاری با فراوانی است

[illegible]









DUE DATE

91.

4820

Handwritten notes on a lined paper:

- Top right: 91.0
- Top center: 4424
- Top left: 5322
- Center: 7000
- Bottom: A table with three columns labeled "NO", "DATE", and "NO".

DA

[illegible]